



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

حکای نوح علیہ السلام در نظام امامت

پیش رو: حضرت آیت اللہ العظمیٰ
آخانی مولانا شیخ شمس الدین مسافر کھلیا بنگالی، مدظلہ العالی

پرستش: جدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجلي توحيد در نظام امامت (سلسله مباحث امامت و مهدويت 12)

نويسنده:

آيت الله العظمي لطف الله صافي گلپايگاني^ه

ناشر چاپي:

دفتر آيت الله لطف الله صافي گلپايگاني

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تجلی توحید در نظام امامت (سلسله مباحث امامت و مهدویت ۱۲)
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	فهرست مطالب
۱۲	مقدمه
۱۴	چهار گفتار پیرامون تجلی توحید در نظام امامت
۱۴	اشاره
۱۶	گفتار اول: تجلی توحید در رسالت انبیا
۲۷	گفتار دوم: تجلی توحید در اسلام
۳۳	گفتار سوم: تجلی توحید در نظام امامت
۵۱	گفتار چهارم: تجلی توحید در امامت حضرت مهدی (علیه السلام)
۶۱	تعليقات
۶۱	اشاره
۶۳	تعليقه اول
۶۹	تعليقه دوم
۷۷	تعليقه سوم
۸۹	تعليقه چهارم
۹۳	کتاب نامه
۹۷	درباره مرکز

تجلی توحید در نظام امامت (سلسله مباحث امامت و مهدویت 12)

مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان و نام پدیدآور: تجلی توحید در نظام امامت / صافی گلپایگانی مدظله الشریف.

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1392.

مشخصات ظاهری: 90ص.؛ 14×21س م.

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ 12.

شابک: 20000 ریال : 978-600-5105-65-0

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه: ص. 87 - 90؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: امامت

موضوع: توحید

شناسه افزوده: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره: 322PB /ص2ت3 2931

رده بندی دیویی: 54/792

شماره کتابشناسی ملی: 3207622

ص: 1

اشاره

تجلی توحید در نظام امامت

لطف الله صافی گلپایگانی.

مسجد مقدس جمکران

ص: 2

فهرست مطالب.. 3

مقدمه. 7

چهار گفتار پیرامون تجلی توحید در نظام امامت.. 9

گفتار اول: تجلی توحید در رسالت انبیا 11

گفتار دوم: تجلی توحید در اسلام. 21

گفتار سوم: تجلی توحید در نظام امامت... 27

گفتار چهارم: تجلی توحید در امامت حضرت مهدی(علیه السلام)..... 45

تعليقات... 55

تعليقه اول.. 57

تعليقه دوم. 63

تعليقه سوم. 71

تعليقه چهارم. 83

کتاب نامه. 87

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه. 91

ص: 3

الحمد لله الذي جعل الأئمة قوامه على خلقه، وحفظه لدينه، وولاه لأمره و الصلاة والسلام على سيد رسله أبي القاسم محمد وآله الطاهرين، سيما إمام العصر، و ناموس الدهر، كاشف الضرّ و المحن، مولانا الحجة بن الحسن، عليه و على آباءه المعصومين من الصلوات أنماها، و من التحيّات أزاها. اللهم اجعلنا من الفائزين بولايتيه، و أكرمنا بظهوره، و شرفنا بلقائه، و املاً به الأرض قسطاً و عدلاً برحمتك يا أرحم الراحمين.

قال الله تعالى:

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (1)

(به خاطر آوردید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد از دودمان من (نیز امامی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

ص: 5

سیر توحیدی و معنوی و کمالی انسان، اگرچه به ظاهر از معرفه الله و توحید و سایر صفات کمالیه باری تعالی آغاز می شود، در ادامه و امتداد نیز همان تکامل معرفت خدا و عقیده توحید و جلوه های آن است.

عقاید دیگر مثل نبوت و امامت و معاد، هرچند اصولی مستقل در کنار عقیده توحید محسوب می شوند، در وجود و واقعیت یافتن متأخر از عقیده توحید و مرتبط به آن می باشند، و در واقع مکمل آن و بسط و تفصیل معرفت خدا و صفات کمالی ذاتی و افعالی اوست.

عقیده به نبوت، مرتبه ای از مراتب کمال عقیده به توحید، و جلوه ای از جلوه ای معرفت خداست. همچنین عقیده به معاد و امامت، همه از شئون و تجلیات این عقیده است. آنان که خدا را به اسماء الحسنی و صفات علیانی که دارد می شناسند، به فرستادن پیامبران و اعطای معجزه به آنها و نزول کتاب و موازین و قواعد و احکام مورد نیاز بشر از جانب او ایمان می آورند؛ چنان که به نصب امام و وجود حجت در هر عصر و زمان و ولایت و سایر نظامات نیز ایمان می آورند؛

همچنان که وقتی خدا را به عدل و حکمت و منزه بودن از کار لغو و عبث و بیهوده شناختند، به معاد ایمان می آورند و خلاصه، ابعاد معرفت خدا و فروع عقیده به توحید و صفات جمالیه و جلالیه حق تعالی مانند خونی که در بدن جریان دارد، در تمام مبانی و معیارها و اصول و فروع شرعی جریان دارد، و عقاید دیگر از آثار و لوازم عقیده اصلیه است.

موضوع این رساله تجلی توحید در نظام امامت است که چون با تجلی توحید در کل رسالت انبیا و رسالت اسلام و تجلی آن در امامت حضرت مهدی (علیه السلام) ارتباط دارد، به حول و قوه الهی آن را در چهار گفتار زیر به پایان می رسانیم.

1- تجلی توحید در کل رسالت انبیا و معارف و شرایع آسمانی.

2- تجلی توحید در اسلام.

3- تجلی توحید در نظام امامت.

4- تجلی توحید در امامت حضرت مهدی (علیه السلام).

ص: 8

گفتار اول: تجلی توحید در رسالت انبیا

تجلی توحید را در رسالت انبیا، به سه گونه می توان مورد بررسی قرار داد:

اول: از جهت پایه بودن ایمان به خدا و عقیده به توحید، برای عقیده به نبوت و رسالت های آسمانی؛ که بدیهی است عقیده به توحید مانند زیربنا، و عقیده به نبوت و هر عقیده حقّ دیگر نسبت به آن، مانند رویناست. چنان که کل عقاید حقّه و بینش هایی که انسان دارد، و برداشت هایش از مکتب های مختلف نسبت به اخلاق و اعمال و روش زندگی و شکل نظاماتی که حاکم می شود، زیربناست. بنابراین با نداشتن بینش توحیدی، رسیدن به ایمان به نبوت، طفره و محال است.

دوم: از جهت رسالت انبیا که عمده و اساس آن دعوت به توحید و یکتاپرستی و پرورش موحد و یکتاپرست می باشد.

قرآن مجید، رسالت پیامبران و کوشش و تلاش آنها را در دعوت به توحید و تربیت افراد موحد، و ساختن جامعه توحیدی، و همچنین مبارزه آنها را با مظاهر شرک و طاغوت پرستی، شرح داده و نشان

می دهد که در طول تاریخ جهان، انبیا بودند که فطرت توحیدی مردم را بیدار کرده آنها را از پرستش طاغوت ها نجات داده اند. چنان که در این آیه می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (1)

«همانا در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم (تا به خلق ابلاغ کند) که خدای را پرستش کرده و از طاغوت ها دوری گزینند».

یکی از پیغمبران بزرگ که در قرآن از او تجلیل شده است، حضرت ابراهیم (علیه السلام)، ابوالانبیاء است که با شرک و بت پرستی نمرود و نمرودیان، به آن شکل بی سابقه و بی نظیر مبارزه کرد و افکار را علیه شرک و بت پرستی و نمرود و طاغوت بسیج کرد و از قدرت طاغوتی نمرود نهراسید و با فریاد:

(إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ) (2)

«از آنچه شریک خدا قرار می دهید من بیزارم».

و (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا) (3)

ص: 12

1- . نحل، 36.

2- . انعام، 78.

3- . انعام، 79.

«همانا من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان ها و زمین است.»

دل ها را تکان داد و مردم را به خودیّت خودشان و به فطرتشان باز گرداند.

این پیامبران، همه در کنار مستضعفان و محرومان جامعه بودند و استعباد و استبداد را محکوم می کردند، و با فقرای مؤمنین همان روابط را داشتند که با اغنیای ایشان داشتند و خلاصه زبانیشان و دعوتشان و عملشان و ثروتشان همه از توحید و دواعی الهی ملهم بود، و زندگی موحدین را به همه درس می داد. در خوف و رجا و توکل و عبادت و محبت، توحید در خوف و توحید در توکل و عبادت و محبت، اساس کارشان بود.

گفته نشود: چگونه دعوت انبیا به توحید، منطقی است با اینکه عقیده به نبوت فرع عقیده به توحید است و با گفته پیغمبران، اثبات وجود خدا و توحید او قابل توجیه نیست؟

زیرا جواب داده می شود: دعوت انبیا دو بخش دارد: یک بخش آن مربوط به توحید و خداشناسی و اصل نبوت عامه و همچنین دعوت به عنوان کلی است، مثل راستی و امانت و عدالت و رحم و ترک ظلم و خیانت و غیر اینها از اموری که عقل، حسن یا قبح آن ها را درک می نماید. در این بخش، نقش انبیا تذکر و استخراج فطریات و به

کار انداختن قوای عقلی و فکری بشر است. چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام)

فرمود:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ؛ لَيْسَ تَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (1)

«پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جلیلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده یادآوری شان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند».

در این بخش، دعوت پیامبران متکی بر عقل و فطرت است و از کسی نمی خواهند که تعبداً دعوت آنها را بپذیرد.

بخش دیگر دعوت انبیا مربوط است به دعوت به رسالت خودشان و وحیی که بر آنها نازل می شود، و تعیین مصادیق ظلم و خیانت و عدل و امانت و احکام و نظامات. در این بخش، طبعاً باید دعوت متوجه کسانی باشد که به خدا و عالم غیب ایمان آورده باشند، و لذا در مسئله واجب بودن روزه می فرماید:

ص: 14

1- . نهج البلاغه، خطبه 1 (ج 1، ص 23)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 11، ص 60.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شد».

و همچنین در موارد دیگر که متجاوز از هشتاد مورد است.

و در اینجا است که باید پیغمبر، دلیل صدق و بیته ای مثل معجزه داشته باشد.

بنابراین، اشکال اینکه دعوت انبیا به توحید، «دورگونه» بوده و قابل توجیه نیست، مرتفع می شود.

سوم: شکل تجلی توحید در رسالت انبیا این است که دین، از جهت اینکه متضمن برنامه ها و قوانین و احکام و نظامات مربوط به نواحی متعدد زندگی بشر است، تحقق دهنده توحید نظام و توحید قوانین می گردد و آنچه در این توحید، اصل است این است که بشر از جهت اینکه اجتماعی و مدنی الطبع است و از جهات دیگر، نیازمند به قوانین و احکامی است که عمل به آن ها سعادت دنیا و آخرت و کمال مادی و معنوی او را تأمین نماید. و کسی غیر از خداوند متعال صلاحیت وضع قوانین و احکام را ندارد؛ زیرا خداست که بر کل افراد بشر و انس و جن و ملائکه، حتی انبیا و اولیا ولایت دارد.

و به عبارت دیگر، آنچه در صلاحیت جعل احکام و وضع قوانین

ص: 15

و قواعد شرط است دو چیز است: یکی اینکه قانون گذار کسی باشد که عالم به تمام مصالح و مفسد امور و نواحی جسم و روح و قوا و غرایز و نیازهای فردی و اجتماعی مردم باشد، و از اینکه فایده ای از عمل به آن قوانین ببرد، منزّه باشد و متهم به داشتن غرض خاصی در جعل قوانین نشود و در معرض این اتهام هم نباشد.

بدیهی است این صلاحیت را کسی غیر از خداوند متعال دارا نیست که هم عالم به تمام مصالح و مفسد است و این انسان شناخته نشده را آفریده و می شناسد، و از درون و نهان او آگاه است، و از هرگونه نقص و غرض - چون غنی بالذات و کامل بالذات است - منزّه و مبرا است.

دوم اینکه قانون گذار کسی باشد که بر همه انسان ها بالذات ولایت داشته باشد، و اختیارش نسبت به انسان و تعیین برنامه امورش، از اختیار خود انسان بیشتر باشد و بلکه اختیار انسان، چه تکوینی و چه تشریحی به تکوین و تشریح او باشد. پر واضح است که چنین کسی نیز، غیر از خداوند متعال نیست که مالک و صاحب و خالق و رازق همه بشر و همه مخلوقات است و همه تحت ولایت مطلقه او هستند،⁽¹⁾ و همه احکام و تکالیف باید به وحی او و مستند به او باشد،

ص: 16

1- . گفته نشود: چگونه همه تحت ولایت او هستند؟ با اینکه خداوند در آیه 257 سوره بقره می فرماید: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ) که دلالت دارد بر اینکه، خداوند سبحان فقط ولی مؤمنین است و اولیای کافرین، طاغوت می باشد؛ زیرا پاسخ داده می شود: ولایتی که برای خدا بر هر چیز و هر کس ثابت است، عبارت است از قدرت ذاتیه و بی نهایت او، که در برابر آن، همه ممکنات خاضع و مطیع و منقاد هستند و چنان که در آیه 83 سوره آل عمران می فرماید: (وَلَهُ أَسَدٌ لَّمْ يَمَسَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا) همه تسلیم او امر تکوینی او می باشند و براساس آیه 82 سوره یس: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (کلیه امور، طبق قضا و قدر او جاری است. این ولایت، همه را زیر پوشش خود گرفته و کسی نیست که بتواند از آن سرباز زند، که از جمله مظاهر و موارد ظهور این ولایت، اختیار داشتن بندگان است، که انسان نمی تواند اختیار نداشته باشد، چون داشتن اختیار، امری از امور تکوینی است که انسان را در آن اختیار نیست، و او مختار است، چه بخواهد و چه نخواهد. اینکه می گویم همه تحت ولایت مطلقه او هستند، مقصود این ولایت است؛ و اما آن ولایتی که در آیه 257 سوره بقره: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا... (مراد است، علی الظاهر ولایت و تصرف در امور اختیاری عبد است که به صورت هدایت و توفیق و وحی و دعوت انبیا و امر و نهی و تکالیف الهی و عنایات غیبی نسبت به مؤمنین و کسانی که زمینه قبول و پذیرفتن این ولایت را دارند، محقق می شود و نظیر ولایت موالی بر عبید، که با قبول او امر و نواهی آنها تحقق می یابد و عبد تحت نفوذ و تأثیر او امر آنها، در عین اختیار خود عمل می نماید. در اینجا گاه ولایت، اثرش در عبد به حدی می رسد که عبد سر تا پایش اطاعت و تجسم مراد مولی می شود، و حدیث قدسی معروف: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبِطِشُ بِهَا» در حقیقت صادق می شود و قلبش مصداق «ان القلوب بين اصبعين من اصابع الله يقلبها كيف شاء» (برقی، المحاسن، ج 1، ص 291؛ کلینی، الکافی، ج 2، ص 352؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللثالی، ج 4، ص 103) می گردد و دواعی او همه الهی می شود و عامل مشیّه الله می گردد. در برابر این ولایت، ولایت شیطان و طاغوت و دعوت ها و اضلالات ابلیسی است، که آن نیز در محدوده امور اختیاری بشر و به اختیار او انجام می پذیرد، و مراتب مختلف دارد. تا آن جا که (أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (جاثیه، 23) و (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) (بقره، 7) و (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (اعراف، 179) در حق او صادق می شود تا حدی که شیطان نیز به

او می گوید: (إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ) (حشر، 16) و همه زمینه های خیر و قبول حقّ، در او بی اثر شده، حامل اراده طاغوت و در ولایت کامل شیطان قرار می گیرد.

و مداخله در این امور، مداخله در شئون ربوبی و استکبار و استعلا و خلاف توحید است. و به همین جهت است که به حکم آیه کریمه:

(قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (1)

«بگوئید ما به خدا ایمان آوردیم و به آن چه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردید و موسی و عیسی و آنچه بر پیغمبران از جانب خدا داده شده است و بین هیچ یک از آنان جدایی قایل نمی شویم و در برابر فرمان او تسلیم هستیم».

باید به نبوت تمام انبیا، ایمان داشته باشیم. دعوت همه، دعوت به خدا بوده است و در جوهر و حقیقت، واحد بوده و آن اسلام و تسلیم بودن در برابر خدا، و حکم و فرمان خدا و قانون خداست. امت پیغمبران در این دین، امت واحده هستند،

(وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ) (2)

ص: 18

1- . بقره، 136.

2- . مؤمنون، 52.

«و این امت شما امت واحدی است و من پرودگار شما هستم ، پس از مخالفت فرمان من بپرهیزید».

نسبت به همه آن ها صادق است. یهودیت و نصرانیت و این گونه الفاظ، نمی تواند عنوان دعوت انبیا و معرف آن باشد، چنان که ایمان به موسی و عیسی اگر فقط ایمان به وحیی باشد که بر آنها نازل شده و از مسائل نامعقول و باطلی که در تورات و اناجیل رایج است منزّه باشد، بدون ایمان به رسالت حضرت خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و آله)، اسلام نمی باشد.

ص:19

تجلی توحید در اسلام، به قدری نیرومند و پر تالو است که اسلام و توحید و موحد و مسلم، مانند دو لفظ مترادف، مفهوم واحد یافته، و به گفته بیگانگان [خاورشناسان] - مثل گوستاو لوبون - عقیده توحید، تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر اسلام نهاده شده است. (1)

اسلام، دین خداست دین توحید است و دین همه پیغمبران و پیروان راستین شان؛ دین حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) است، نه برای دین حقّ اسمی بهتر از این اسم می توان یافت، و نه برای بشر، واقعیت و اصالتی اصیل تر و عالی تر از مفهوم این اسم و این از قضایایی است که می گویند: «قیاساتها معها» دلیلش با خودش می باشد، و خودش دلیل خودش است.

دین حقّ غیر از اسلام، به حقّ نخواهد بود و هر تعبیر دیگری که از دین حقّ بشود، اگر مفهومی، مفهوم کلمه «اسلام» یا کلماتی که در لغات دیگر با آن مترادفند، نباشد، دین حقّ نیست. خدا واحد است، و دین حقّ واحد است و آن اسلام است که در مفهومی هیچ گونه

ص: 21

1- . لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص 143.

دوگانه خواهی و دوگانه پرستی و شرک نیست. تسلیم خدا بودن، و فرمانبردار و فرمان پذیر بی قید و شرط او بودن، هم به اعتقاد و هم به عمل، اسلام است. برای انسان هم، عالی تر از این، مقام و مرتبه ای نیست و کمالی از این بالاتر نمی شود. لذا خداوند متعال پیغمبر جلیل خود حضرت خلیل (علیه السلام) را در قرآن مُسَلِّم خوانده است و از پسران یعقوب (علیه السلام) حکایت می فرماید که در پاسخ پدرشان که در هنگام درگذشت از این جهان، به آن ها گفت:

«ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي»

«بعد از من چه کسی را می پرستید؟»

گفتند:

«نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (1)

«خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است و ما مطیع فرمان او هستیم».

بنابراین اگرچه اسلام، عنوان و نام و رسالت دعوت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) می باشد و پس از ظهور آن حضرت، بر غیر آنچه آن حضرت به آن رسالت داشته، صحّت اطلاق ندارد؛ اما این نامگذاری

ص: 22

و حصر عنوان اسلام به این دین، برای این است که اسلام خالص است، و اسلام هیچ کس، جز به تسلیم در برابر این دین و پذیرفتن احکام و محرمات و واجبات آن محقق نمی شود، و یکی از شواهد بر خاتمیت این دعوت و بقای آن تا روز قیامت این است که در عصری که مفهوم اسلام مجهول و ناشناخته مانده بود و نام ها و عنوان ها و برجسب های ناجور، به ادیانی که سابقه الهی و حقانیت داشتند، زده بودند و نه فقط این نام ها نارسا و معرّف حقیقت آنها نبود، بلکه با اسلام مغایر و منافی بود، در چنین زمانی، این دعوت بر اساس وحی الهی، اسلام را به جهانیان عرضه کرد، و صریحاً در مثل آیه:

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) (1)

«هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند هرگز از او پذیرفته نیست».

و آیه:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (2)

«همانا دین (پسندیده و پذیرفته شده) در نزد خدا اسلام است».

ص: 23

1- . آل عمران، 85.

2- . آل عمران، 19.

اسلام را یگانه راه نجات اعلام کرد. و در آیاتی مثل آیه:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (1)

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه هر حکمی که بکنی هیچ گونه اعتراض در دل نداشته و کاملاً از جان و دل تسلیم فرمان تو باشند».

و آیه:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) (2)

«هیچ مرد و زن مؤمنی را هنگامی که خدا و رسولش در کاری حکم کنند اراده و اختیاری نیست».

و آیه:

(وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ) (3)

ص: 24

1- . نساء، 65.

2- . احزاب، 36.

3- . لقمان، 22.

«و هر کس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آورده و نیکوکار باشد چنین کسی به محکم ترین رشته الهی چنگ زده».

و آیه:

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (1)

«چه کسی در جهان، از آن کس که خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید، و همی به عجز و لابه گفت که من تسلیم خدایم، بهتر و نیکوکارتر است».

و آیات دیگر، ویژگی ها و آثار و جلوه های اسلام و حقیقت دین را به نحوی که هیچ تعلق و وابستگی به گروه و نژاد و منطقه ای نداشته باشد، و اصول و فروع آن فطری و خردپسند، و در همه زمان ها و عصرها، وحدت دینی را تأمین نماید، روشن فرمود؛ که پس از چهارده قرن، یگانه بیان کامل و جامع و بی بدیل، دین حق است و الی الابد هم بی بدیل خواهد بود. همه باید به این دین بگردند و همه باید ندای وحدت سردهند و اسلام را که عالی ترین و کامل ترین طرح وحدت است، بپذیرند و شعارهای وحدت:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ) (2)

ص: 25

1- . فصلت، 33.

2- . حجرات، 13.

«همانا گرامی ترین شما، نزد پروردگار پرهیزکار و باپروا ترین شماست».

و «النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَ آدَمُ خُلِقَ مِنَ التُّرَابِ وَ لَا - فَضَّلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَ لَا أَحْمَرَ عَلَى أَيْضَ وَ لَا أَيْضَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى» (1)

«همه مردم فرزند آدمند و آدم از خاک خلق شده و هیچ فضل و برتری بر هیچ عربی نسبت به عجمی و بر هیچ عجمی بر عربی و بر هیچ سرخ پوستی به سفید پوستی، و بر هیچ سفید پوستی به سرخ پوستی نیست مگر به تقوا».

را سردهند، و زبان حال و مقال همه مردم جهان، از هر نژاد، و اهل هر قاره و شهر و روستا این باشد:

الصِّينُ لَنَا وَ الْعَرَبُ لَنَا

وَ الْهِنْدُ لَنَا وَ الْكُلُّ لَنَا

أَصْحَى الْإِسْلَامُ لَنَا دِينًا

وَ جَمِيعُ الْكُونِ لَنَا وَطَنًا

تَوْحِيدُ اللَّهِ لَنَا نُورٌ

أَعَدُّنَا الرُّوحَ لَهُ سَكَنًا

«چین مال ماست و عرب از آن ماست و هند برای ماست، همگی مال ماست. اسلام دین ما و همه هستی وطن ما شد. عقیده به توحید خدا برای ما نور و روشنایی است. جان و روح خود را جایگاه و مسکن برای این عقیده آماده کرده ایم»

ص: 26

1- . طبرانی، المعجم الكبير، ج 18، ص 13؛ ر.ک: کراچکی، معدن الجواهر، ص 21؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 6، ص 99.

گفتار سوم: تجلی توحید در نظام امامت

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعددی که دارد، شعاع و شعبه عقیده توحید است و به آن استناد دارد، و چنان که از آیه:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (1)

«وقتی خداوند ابراهیم را امتحان کرد، فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».

و نیز آیه:

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (2)

«ای داوود همانا ما تو را در زمین، مقام خلافت دادیم».

استفاده می شود، امامت با تمام ابعاد عمیق و ارزنده ای که دارد، که از جمله آن خلافت و جانشینی در ارض (زمین) و زمامداری و مدیریت امور عامه و حکومت کردن بین مردم است، فقط از سوی خدا و به نصب و تعیین اوست، و کسی با خدا در آن حق مشارکت

ص: 27

1- . بقره، 124.

2- . ص، 26.

ندارد؛(1) و اصالت توحیدی امامت از این جا معلوم می شود که بر حسب عقیده توحید، حکومت و ولایت و مالکیت حقیقیه مطلقه، مختص به خداست و حق و حقیقت این صفات فقط برای او ثابت است که:

«هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ الْحَاكِمُ، وَ هُوَ السُّلْطَانُ وَ هُوَ الْمَالِكُ وَ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ».

و هیچ کس در عرض خدا، حتی بر نفس خود، نه سلطنت و ولایت تکوینی دارد، و نه ولایت تشریحی؛ تا چه رسد به اینکه بر دیگری ولایت یا حکومت داشته باشد، یا مالک امر او باشد. بنابراین، هر حکومتی که از جانب خدا و به اذن او نباشد، طاغوت و مداخله در کار خدا و حکومت خداست، و هرگونه پذیرش و فرمان بری از آن، پذیرش از فرمان طاغوت، و حرکت در جهت مخالف دعوت انبیاست که در قرآن در مثل این آیه بیان شده است:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ)(2)

نظر به اینکه مفهوم طاغوت، چون اعم است شامل فرمانروایان مستبد و حکومت های غیر شرعی و طغیانگر نیز می باشد.

همچنین، هر ولایتی باید از جانب خدا و مستند به خدا باشد، حتی

ص:28

1- در بیان این مطلب، رجوع شود به تعلیقه 1.

2- ترجمه آیه در اول گفتار اول ص 12 گذشت. نحل، 36.

ولایت پدر بر فرزند صغیرش، و ولایت شخص بر نفس و مال خودش و ولایت فقیه در عصر غیبت امام عصر (علیه السلام) (1) و ولایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امام (علیه السلام) همه باید از جانب خدا باشد، و هر ولایتی از جانب او نباشد، هیچ اعتبار و اصالتی ندارد، و اگر خدا پدر را بر فرزند صغیرش ولایت نداده بود، ولایت بر او نداشت، و اگر شخص را بر خود و مالش ولایت نداده بود یا مالکیت او را بر آنچه حیازت کرده یا زمینی که آن را احیا و آباد کرده یا به هر سببی از اسباب تملک مالک شده، مقرر نفرموده بود، ادعای مالکیت او، ادعای مالکیت در ملک خدا بدون اذن او بود. (2)

البته این ولایت های شرعی از هر نوعی که باشد، بی مصلحت نیست و ریشه فطری دارد و تشریح بر طبق فطرت واقع شده است، اما همین امور فطری هم بدون امضای خداوند متعال در عالم تشریح معتبر نیست.

ص: 29

1- . ولایت فقیه در عصر غیبت برای فقیه، مثل ولایت پدر بر فرزند صغیرش نیست که بالاصاله جعل شده و عصر حضور و غیبت در آن تفاوت نداشته باشد، بلکه ولایت فقیه بنا بر بعض مبانی، آنان که قائل به آن در عصر غیبت می باشند، نظیر اذن ها و ولایت هایی است که از جانب امام، در عصر حضور، به اشخاص معین داده می شد، با این تفاوت که در عصر غیبت به طور عام، و به کسانی که معنون به عنوان فقیه و عارف به حلال و حرام شرع باشند، عطا شده است. بنابراین ولایت جدّ پدری و پدر بر فرزند صغیر، قابل عزل و تغییر نیست، به خلاف ولایت و نیابت خاصّ که هر وقت امام بخواهد، شخص منصوب را معزول و دیگری را به جای او نصب می نماید، و به خلاف ولایت عامّه فقها که در هنگام ظهور و حضور خود به خود منتفی می شود.

2- . رجوع کنید به تعلیقه 2.

بنابراین چون حکومت و ولایت اختصاص به خدا دارد، غیر از خدا، دیگری نمی تواند در آن مداخله کند، مگر به اذن او در حدود تشریح و دستور او. بدیهی است که این ولایت و حکومت و مالکیت که برای بعضی بندگان به اذن خدا اعتبار می شود، اعتباری و قراردادی بوده و حقیقی نیست، لذا به عزل و اسباب دیگر، قابل زوال و انتقال است. این ولایت از نوع ولایت و حکومت الهیه نیست، چون حکومت و ولایت خدا حقیقی و خود به خود و دائم و ابدی است و مقتضای ارتباط و تعلق مخلوق به خالق، حکومت و ولایت و مالکیت حقیقی خالق است. مخلوق، هویتش مملوکیت و نیازمندی و فرمان پذیری و عنایت خواهی است. نه مملوکیت بنده و تحت ولایت خدا بودن او قابل این است که از او سلب شود، چون ذات او، هویتش و واقعیتش همین است، و نه مالکیت و حکومت و ولایت خدا بر بندگان قابل سلب و اعطا و انتزاع است.

بنابر آنچه گفته شد، نظام امامت و خلافت و ولایت باید از جانب خدا و انفاذ و اجرای ولایت و حکومت خدا باشد، تا حکومت، شرعی و اطاعت از او امرش واجب باشد و به این ترتیب است که هرگاه از جانب حضرت ولی امر (علیه السلام) یا هر یک از مجتهدین جامع الشرایط که در عصر غیبت نیابت عامه دارند حکمی صادر گردد و مخالفت آن شود، در حکم استخفاف به حکم خدا و ردّ بر امام (علیه السلام) خواهد بود، با این

تفاوت که در فرمان علما و فقها به حکم:

«لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»⁽¹⁾

«برای هیچ فردی، در معصیت خدا، اطاعت از فرد دیگر نیست».

اگر حکم به معصیت باشد، اطاعت فرمان به معصیت، موضوع پیدا نمی کند و حدیث شریف «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» به اطاعت از پیغمبر و امام نظر دارند.

بر عکس آنان که می گویند نظام حکومت باید از پایین به بالا باشد و اساس و قاعده آن را شوراهای روستایی می شمارند، یا پایینی ها باید تابع تصمیم و نظرات بالایی ها باشند، و شورای وزارتخانه ها بر شوراهای استان ها، و استان ها بر شهرها، و شهرها بر بخش ها و روستاها حاکم باشند، یا اینکه یک نفر مثل نظامات استبدادی به نام شاه و امیر و پیشوا و خان در بالا بنشیند، و هرچه هوس می کند فرمان دهد و خود را بر مردم تحمیل نماید. هیچ یک از اینها نیست.

نظام اسلام که همان نظام امامت و حکومت شرعی است، نه حکومت از پایین به بالاست،⁽²⁾ و نه فرمانروایی از بالا به پایین است،

ص: 31

1- . صدوق، الخصال، ص 139، 567، 608؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص 420.

2- . قابل توجه است، آنان که این روش های حکومت را برای فریب توده ها، مطرح می کنند و با بوق و کرنا آن را تبلیغ می نمایند، هرگز به توده های روستایی و مستضعف اجازه نمی دهند که جز در خطی که بالاها، به اصطلاح رهبران حزب، تعیین می نمایند، شورایی تشکیل دهند و مثل یک انسان آزاد و حیوان زبان بسته، نظری اظهار نمایند. اگر در شکل ظاهر از شورای روستایی به شورای بخش و شهر و استان و کشور می رسند، در واقع از بالا به پایین است و دیکتاتوری «پرولتاریا» به مراتب از دیکتاتوری های استبدادی قرون وسطی بدتر، و از جهت کوبیدن کرامت و شرف و حقوق و آزادی انسان خطرناک تر است. سال هاست و بلکه متجاوز از نیم قرن است، که محرومان و مستضعفان جهان و ملل به اصطلاح عقب مانده را با الفاظی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و حقوق بشر، و صلح و همزیستی مسالمت آمیز، و مبارزه با استثمار و عدالت اجتماعی و آزادی عقیده و نظام به اصطلاح شورایی فریب داده و هریک از دو ابر ستمگر شرق و غرب، تحت یکی از این عناوین، استثمار و استکبار خود را در مناطق مختلف توجیه کرده، دنیا را غارت نموده، مردم محروم و شرافت و حقوق انسانی آنها را در مثل فلسطین و قدس عزیز، افغانستان و لهستان و اریتره و فیلیپین و عراق و سودان و اردن و غیره فدای مطامع پلید و توسعه طلبی های خود می نمایند.

بلکه نظام خداست که همه در آن، مجری احکام خدا می شوند، و حکومت و امارت چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ ابن عباس فرمود، وسیله اقامه حق و دفع باطل است و اگر از این حدّ و این شعار که اقامه حق و دفع باطل است، خارج باشد، نه حکومت شرعی است و نه اطاعت از آن واجب است.

در این نظام همه متصدیان امور در اجرای احکام خدا مسئولند و هیچ مادونی از مافوق، در تخلف از قانون و قانون شکنی و معصیت خدا نباید اطاعت کند و هیچ مقامی حتی شخص خلیفه نمی تواند از مردم توقعی غیر از عمل به احکام الهی و اطاعت از قانون داشته باشد.

در این نظام برای به دست آوردن مقامات، چنان که در نظام های دیگر انجام می شود، بین اشخاص مسابقه و مزاحمت نیست و اگر کسی برای کسب علو و برتری شخصی یا گروهی، بخواهد مقامی را

به دست آورد، صلاحیت آن مقام را ندارد.

در این نظام، مقام، تعهد و تکلیف آور است و هرچه مقام انسان حساس تر و حدود قلمرو آن وسیع تر باشد، مسئولیت و تکلیفش بیشتر می شود، و ارزش صاحب هر مقامی به میزان خلوص نیت، و حسن معامله ای است که در عمل داشته باشد. بسا که یک رفتگر برای حسن نیت و خلوصی که در کار خود دارد و مراقبتی که برای خدا در انجام وظیفه نشان می دهد، از حاکم شهر و والی استان شریف تر و در درگاه خدا عزیزتر باشد.

در این نظام همان طور که «عدی بن حاتم» در وصف امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه گفت:

«لَا يَخَافُ الْقَوِيُّ ظُلْمَهُ وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ»⁽¹⁾

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند؛ هیچ نیرومندی از ستم علی (علیه السلام) نمی ترسید؛ چون می دانست هرگاه بخواهد او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی نماید و از سر خشم و احساسات و به هوای نفس و کینه شخصی، او را بیش از حدّ قانون کیفر نمی دهد. ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی گردید؛ چون می دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در

ص: 33

1- . محدث قمی، الکنی و الألقاب، ج 2، ص 116.

صف دیگر، علی (علیه السلام) در کنار ضعیف می ایستد و از او حمایت می کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حق ضعیف را وا نمی گذارد و از احقاق حق او صرف نظر نمی کند، چنان که علی (علیه السلام) فرمود:

«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ» (1)

«ذلیل پیش من عزیز است تا اینکه حق را (از ظالم) برایش بگیرم، و قوی پیش من ضعیف است تا اینکه حق (ضعیف ها) را از او بگیرم».

و بالاخره این نظام امامت است که تبلور عقیده توحید در آن ظاهر می شود، و جامعه بی امتیاز توحیدی، (2) و امت واحد و دین واحد و قانون واحد و حکومت واحد و جهانی و همیشه نو و مترقی اسلام را تحقق می بخشد، چنان که از بعضی روایات در تفسیر آیه کریمه:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (3)

«پس هرکس به لقای پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شده و هرگز در پرستش خدا احدی را با او

شریک نگرداند».

ص: 34

1- . نهج البلاغه، خطبه 37 (ج 1، ص 89).

2- . رجوع شود به تعلیقه 3.

3- . كهف، 110.

استفاده می شود، شرک نورزیدن به عبادت خدا این است که: نظام دیگری را غیر از نظام امامت که نظام الهی است، نپذیرد و برای ائمه (علیهم السلام) که این ولایت را دارند، شریک قرار ندهد.

از جمله در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که درباره این آیه از آن حضرت سؤال شد، فرمود:

«الْعَمَلُ الصَّالِحُ، الْمَعْرِفَةُ بِالْأَيْمَةِ، وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ (عليه السلام)، لَا يُشْرِكُ مَعَهُ فِي الْخِلَافَةِ مَنْ لَيْسَ ذَلِكَ لَهُ وَلَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ» (1)

«عمل صالح، معرفت ائمه است و این که در عبادت پروردگارش هیچ کس را شریک نکند، تسلیم علی (علیه السلام) بودن است، یعنی کسی را که خلافت برای او نیست و اهل آن نمی باشد، با او (علی (علیه السلام)) شریک قرار ندهد».

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در تفسیر (ولا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) (2) فرمود:

«لَا يَتَّخِذُ مَعَ وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وِلَايَةَ غَيْرِهِمْ، وَوِلَايَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، مَنْ أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ

فَقَدْ أَشْرَكَ بِوِلَايَتِنَا وَكَفَرَ بِهَا وَجَحَدَ

ص: 35

1- . عیاشی، تفسیر، ج 2، ص 353.

2- . كهف، 110

«با ولایت آل محمد (صلی الله علیه و آله) ولایت غیر ایشان را نگیرد، و ولایت ایشان عمل صالح است؛ کسی که شرک ورزد به عبادت پروردگارش، پس به تحقیق شرک ورزیده است به ولایت ما و به آن کافر شده و جاحد و منکر حق و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده است».

از آنچه در این گفتار بیان شد، معلوم گردید که امامت نیز مثل نبوت از اموری است که به نصب و جعل الهی می باشد و نصب آن فقط حق خداست که بر حسب حکمت و دلایل عقلیه محکم مثل قاعده لطف لازم است.

خلاصه مطلب این است که تصرف در امور عامه و رتق و فتق امور و حلّ و فصل کارها و اعمال ولایت بر خلق الله، اگرچه یک نفر هم باشد، تصرف در سلطنت الهی و ملک خدایی است که باید به اذن خدا باشد؛ چنان که بر حسب آیات قرآن مجید و احادیث متواتر که از طریق شیعه و سنی روایت شده است، در امت این برنامه انجام شده و نظام امامت توسط حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به مردم ابلاغ شده و "اولی الامر" که تا روز قیامت عهده دار این منصبند و دوازده نفرند، به امت معرفی شده اند. (2)

ص: 36

1- . قمی، تفسیر، ج 2، ص 47.

2- . صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص 258؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 7، ص 87؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 36، ص 250، 316.

بنابراین صحّت روش و برنامه ای که شیعه در نصب امام معتقد است، برای کسی که به توحید ایمان دارد، نیاز به دلیل ندارد؛ زیرا در مشروعیت امامت و ولایت به اذن خدا و نصب الهی، جای هیچ گونه تردیدی نیست. فقط سؤالی که پیش می آید، این است که:

اولاً: اذن خدا وجود دارد یا نه؟

ثانیاً: چه افراد و شخصیت هایی مورد این عنایت الهی شده اند؟

پاسخ سؤال اول از بیانات گذشته معلوم شد، با توجّه به اینکه مجوّز شرعی برای مداخلات خودسرانه و غیرمستند به خدا در بین نیست؛ و با توجّه به اینکه مسئله نظام و برنامه اداره امور و زمامداری امری نیست که قابل تعطیل و بی نظم و ترتیب باشد؛ و نیز با توجّه به اینکه وجود برنامه پشتوانه دار و مشروع و مستند به خدا در آنچه که مقصود از آفرینش بشر است، دخالت عمده دارد، حتماً از جانب خدا نظام اکمل و اتم پیشنهاد و تعیین شده است و امکان ندارد در دینی مثل اسلام که حتی از بیان مستحبات و مکروهات در موارد جزئی کوتاهی نشده، نسبت به چنین امر بزرگی با نقش و اثری که در اجرای احکام و حفظ مصالح عباد و رعایت حال مستضعفان و محرومان و سیر خلق به سوی خدا دارد، کوتاهی شود.

حاشا و کلاً! از صاحب شریعت با آن همه عنایت که به تربیت بندگان خود دارد و از هدایت های تشریحی و تکوینی در هر قسمت

دریغ نفرموده، در چنین امری آنها را از رحمانیت و رحیمیت و ربّانیت و فیاضیت خود محروم فرماید.

حاشا و کلاً! چگونه ممکن است پیغمبر در چنین امر بزرگی که در تمام شئون امتش دخالت دارد، برنامه و دستور جامعی نداده و امت را حیران و سرگردان گذارده باشد، و با این حال بفرماید:

«قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يُزِيغُ بَعْدِي عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ» (1)

«شما را ترک کردم در راهی روشن و واضح که شبش مانند روز آن است؛ از آن منحرف نمی گردد مگر هلاک شونده».

از این حدیث می فهمیم که ارشادات و تعالیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همه تاریکی ها و تحیرها را از میان برده است و اگر امری مثل امر خلافت و امامت را مهمل گذارده بود، این حدیث شریف نامفهوم بود؛ بلکه اگر امر امامت غیر مشخص و بی برنامه مانده بود، با آن تأکیدی که شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در معرفت امام فرموده است، آیه کریمه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (2)

«امروز دین شما را برای شما کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم».

ص: 38

1- . طبرانی، المعجم الكبير، ج 18، ص 247؛ سیدرضی، المجازات النبویه، ص 442.

2- . مائده، 3.

شان نزول پیدا نمی کرد.

و اما پاسخ سؤال دوم این است که: از احادیث کثیره متواتره استفاده می شود که تبلیغ این موضوع از آغاز بعثت و سال سوم و هنگام نزول آیه شریفه:

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (1)

«خویشاوندان نزدیکت را بیم ده».

تا بیماری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، در مناسبت ها و فرصت های متعدد انجام شده و نظام رهبری مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشخص و معین گردید. (2)

علاوه بر اینکه هر شخص منصف، اگر به کتاب های تاریخ و تفسیر و حدیث و کلام و فرق مسلمین و اسرار افتراق آن ها مراجعه نماید، تصدیق می کند که هیچ یک از نظاماتی که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عهده دار امور مسلمین شدند، این خصیصه را که شرعیت آن ها را بتوان به وحی و تنصیص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مستند دانست، نداشتند؛ هرچند بعد از وقوع، دیگران خواستند برای مشروعیت آن دلایلی بسازند، این تلاش ها جای گیر نشد که حتی در مثل زمان ما - که جهان اسلام به ضررهای جدا بودن دین از سیاست پی برده و آماده این می شود که دین را در همه

ص: 39

1- . شعراء، 214.

2- . ابن طاووس، الیقین، ص 89 - 525؛ علامه حلی، کشف الیقین، ص 254 - 288؛ برای تفصیل مطلب رجوع کنید به: مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق.

نواحی زندگی سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و فرهنگی و غیر این ها حکومت دهد - افرادی چون "عبدالکریم خطیب" که از نویسندگان معروف اهل سنت و صاحب آثار و تألیفات متعدد است، در ضمن بررسی های خود راجع به خلافت و امامت، نظام های گوناگونی را که در عالم اسلام به وسیله افراد و مکتب های معارض با اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حکومت یافت، بررسی کرده و دلایل شرعی بودن آن ها را تحت دقت و مطالعه قرار داده و به این نتیجه می رسد که برای مسئله امامت و خلافت، در اسلام طرح و پیشنهادی نیست و به خود مردم واگذار شده و در این مسئله دین از سیاست جداست!⁽¹⁾ و در واقع نظر می دهد؛ رژیم هایی که بر امور مسلمین در طول چهارده قرن مستولی شده و از این به بعد روی کار بیایند، باید به واسطه خود مردم انتخاب شوند.

نظر دیگر اهل سنت این است که: هرکس مسلط شد و زمام امور را به دست گرفت، باید از او اطاعت کرد،⁽²⁾ که در حقیقت نظر به شرایط

و صفات حاکم و عدالت و فسق او نیست؛ بلکه او امری که در کتاب و سنت راجع به اطاعت از والی و حاکم وارد شده است، نظر به مطلق حکام دارد⁽³⁾ و این نظر مطابق است با روشی که تقریباً در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت داشت.

ص: 40

1- . رجوع کنید به: خطیب، الخلافة والامامة، ص 119 - 465.

2- . فراء، الاحكام السلطانية، ص 28 - 29؛ بهوتی، كشاف اتضاع، ج 6، ص 202 - 203.

3- . ماوردی، الاحكام السلطانية، ص 5.

ما در این مقاله، در مقام بررسی نظرات و ردّ آن‌ها نیستیم؛ فقط این نکته را تذکّر می‌دهیم که مسئله فقدان دلیل قانع‌کننده بر صحّت و مشروعیت نظاماتی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روی کار آمدند، امثال عبدالکریم خطیب را بر این داشته که بگویند: اصلاً اسلام در موضوع نظام و رهبری امور عامّه و سیاست جامعه پیشنهاد و نقشه‌ای ندارد، و این خود مردم هستند که باید این موضوع را حل نمایند.

اینک از آقای عبدالکریم خطیب سؤال می‌شود که: این مردم که باید این مشکل را حل نمایند، کیستند و برنامه و نظام مداخله مردم در این کار را چگونه و چه کسی باید معین نماید؟ و آیا با اینکه در اسلام حکومت واحد است و حکومت‌های متعدد مبنای اسلامی ندارد، با جمعیت حدود هزار میلیون نفوس، چگونه باید رهبر این نظام معین شود؟ آیا حکومت‌های کنونی و تجزیه‌ای که در عالم اسلام است، چگونه قابل توجیه است؟ و آیا معرفت امام وقت که بر حسب روایات شیعه (1) و سنی (2) واجب است، چگونه امکان‌پذیر است؟ و کدام یک از این ده‌ها حاکم و امیر و شاه و رئیس جمهور امام می‌باشند؟ و در این عصر، چه کسی را باید به عنوان امام و ولی امر شناخت؟ و نسبت به گذشته کدام یک از افرادی که بر امور مسلمین سلطه پیدا

ص: 41

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 376 - 377؛ ابن بابویه، الامامه و التبصره، ص 10؛ نعمانی، الغیبه، ص 129؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص 409.

2- . فخررازی، المسائل الخمسون فی اصول الدین، ص 71، مسأله الخامسة و الاربعون.

کردند، مردمی بودند؟ و اگر خلیفه ای خلیفه بعد از خود را تعیین کرد، بر چه اساسی است؟ و شورای شش نفری و بالاخره وضعی که تا انقراض عثمانی ها برقرار بود، کجایش مردمی بود؟ و پرسش های دیگر از این رقم.

بدیهی است جواب قانع کننده ای نخواهید شنید. تنها نظامی که می تواند به این پرسش ها و پرسش های مشابه پاسخ گو باشد، نظام امامت است.

و اگر کسی بگوید: صحیح است که مشروعیت جزء جوهر و هویت نظام امامت است؛ اما آنان که به این اصل نگرویده اند، جواز حکومت بر اساس نظام های گوناگون دیگر را با «أصالة الإباحة» ثابت کرده و می گویند: اگر ما در جواز دخالت در امور ولایتی و مربوط به جهات عامه و مصالح عمومی شک داشته باشیم، با این اصل، اباحه آن ثابت می شود. همچنین در سایر ولایت ها، اگر فقیه یا ولی صغیر یا هر صاحب سلطه و قدرتی در جواز بعض تصرفات و مداخلات شک نمود، با أصالة الإباحة، مباح بودن آن ثابت می شود.

جواب گفته می شود که: «أصالة الإباحة» در موضوعات مربوط به خود مکلف، مثل استعمال دخانیات یا خوردن گوشت فلان حیوان در صورتی که تذکیه آن محرز باشد یا پوشیدن فلان لباس، حاکم است؛ اما جواز اموری که مربوط به دیگران و امر و نهی و مداخله در

کارهای آنهاست و متضمن الزام به انجام کار یا ترک کاری باشد، با «اصاله الاباحه» ثابت نمی شود؛ بلکه در این گونه امور به دلایل متعدّد، «أصالة الحظر»؛ یعنی ممنوعیت مداخله اجرا می شود. علاوه بر اینکه، آثار وضعیه این مداخلات نیز به مقتضای اصل، بر آن مترتب نخواهد شد و بالاخره با این بیان، مشروعیت نظام ثابت نمی شود و وجوب اطاعت دیگران از آن ثابت نخواهد شد.

و خلاصه کلام این است که، یگانه نظام توحیدی که بر حسب آیات و احادیث معتبر، مستند به خداوند یگانه است، نظام امامت است که "مَجْعُولُ مِنَ اللَّهِ" و از جانب خدا برقرار شده و تا قیام قیامت متصل و مستمر خواهد بود.

گفتار چهارم: تجلی توحید در امامت حضرت مهدی (علیه السلام)

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

دلبر اگر هزار بود، دلبر آن یکی است

دیدگاه عاشقان تماشای این تجلی، و منتظران حقیقی ظهور، و مشتاقان درک فیض حضور، به قدری وسیع و پر دامنه است که هر چه ببینند و بیندیشند، عشق و شوقشان بیشتر و وسعت و امتداد دیدگاهشان افزون تر می شود.

علاوه بر آنکه مصدر امامت (چنان که در گفتار سوم بیان شد)، مصدر توحیدی و اصطفای و اجتبا و گزینش الهی است، و هر امامی در عصر خود، در تصرف در امور و استقلال به رتق و فتق، واحد و بی شریک است، در هنگام ظهور حضرت بقیه الله (علیه السلام) برای اینکه از نعمت وجود امام، بیشترین استفاده ممکن برده شود، شرایط لازم فراهم می شود و موانع ظهور و فعلیت یافتن شئون و ابعاد امامت، که در عصر سایر امامان (علیهم السلام) و عصر غیبت خود آن حضرت وجود دارد، مرتفع می گردد؛ اسما حسناى الهی مثل: "الولی" و "العدل" و "الحاکم" و "السلطان" و "المنتقم" و "المبیر" و "القاهر" و "الظاهر" به طور بی سابقه ای متجلی خواهد شد.

ص: 45

و به عبارت دیگر، آن حضرت مظهر این اسما و کارگزار و عامل خداوند متعال می باشد، و مقام خلیفه الهی او در این ابعاد، ظهور عملی و فعلی خواهد یافت.

همه این شئون الهی که امام (علیه السلام) تجسم ظهور آن خواهد بود، و خدا به حکمت بالغه خود، توسط آن حضرت تحقق می بخشد، اصالت توحیدی دارد و به اذن خدای یکتا و فرمان او انجام می پذیرد.

و از جمله اموری که تجلی توحید را در ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) روشن می سازد، این است که اهداف توحیدی اسلام مثل وحدت حکومت و نظام، وحدت قانون، وحدت دین و وحدت جامعه، به وسیله آن حضرت تحقق می یابد. همان گونه که در احادیث وارد شده است، خدا خاور و باختر جهان را به دست آن حضرت فتح می نماید؛ چنان که در روایت معروف "جابر" است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ عَلَي يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»⁽¹⁾

«این است آن کسی که خدا به دست او، مشرق ها و مغرب های زمین را می گشاید».

و "روز فتح" که از ایام الله بزرگ است و در قرآن مجید آمده،⁽²⁾

ص: 46

1- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 242؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 101.

2- سجده، 28-29؛ صف 13.

برحسب بعضی تفاسیر، (1) روز ظهور و فتح آن حضرت است. روزی است که کفار را ایمان آوردن در آن روز سود نمی بخشد و مهلت داده نمی شوند. (2)

چنان که در احادیث است: قریه ای نمی ماند مگر آنکه در آن ندای «لا إله إلا الله» بلند شده و اسلام جهان گیر می شود (3) و این همه دوئیت هایی که از جهت اختلاف نظام ها و حکومت ها و رژیم ها و به اسم نژاد و وطن ساخته شده، ملغی می گردد و مرزهایی که با آن ها زورمندان، دنیا را تقسیم کرده و افراد بشر را از هم جدا و بیگانه ساخته اند، از میان برداشته می شود.

در آن عصر، برکات و آثار عقیده و ایمان به خدا آشکار می شود، و برحسب آیه: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** (4)

«و چنانچه مردم آبادی ها همه ایمان آورده و پرهیزکار می شدند، همانا ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می گشودیم».

درهای برکات آسمان و زمین به روی مردم و دنیای مؤمن گشوده

ص: 47

-
- 1- فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج 4، ص 160؛ ج 5، ص 171؛ حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 319.
 - 2- رجوع شود به تعلیقه 4.
 - 3- عیاشی، تفسیر، ج 1، ص 183.
 - 4- اعراف، 96.

می شود و به جای نظام های مشرکانه و جنگ و نزاع و کینه توزی، نظام الهی اسلام و دوستی و برادری و صفا و صلح واقعی و عمومی برقرار می شود.

از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، روایتی است که عیاشی به اسناد خود از "ابن بکیر" روایت کرده است، ابن بکیر گفت: از ابی الحسن (حضرت موسی بن جعفر) سؤال کردم درباره این قول خدای تعالی:

(وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا) (1)

«هر آنچه در آسمان و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خداست».

حضرت در پاسخ فرمود: (قریب به این مضمون) نازل شده است درباره قائم (علیه السلام) که وقتی ظاهر شود، اسلام را بر طوایف کفار که در شرق و غرب هستند، عرضه نماید. هر کس از روی اطاعت اسلام آورد، امر می کند او را به نماز و زکات و آنچه مسلمان به آن امر می شود، و هر کس اسلام نیاورد، گردن او را می زند، تا باقی نماند در مشرق ها و مغرب ها احدی مگر اینکه موحد گردد.

ابن بکیر می گوید: گفتم: فدایت شوم! خلق بیشتر از این می باشند

ص: 48

(یعنی بیشتر از این هستند که بتوان اسلام را به همه عرضه کرد و همه را یا مسلمان نمود یا کشت).

حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْرًا قَلَّ الْكَثِيرَ وَكَثُرَ الْقَلِيلَ»⁽¹⁾

«خداوند وقتی کاری و امری را اراده کند، اندک را بسیار و بسیار را اندک می نماید».

و نیز روایت است از امام محمد باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه:

«الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»⁽²⁾

«آنان که خدا را یاری می کنند) آن هایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم، نماز را به پا داشته و به مستحقان زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و می دانند که عاقبت کارها به دست خداست».

که فرمود: این برای آل محمد (صلی الله علیه و آله) است و مهدی و اصحاب او؛ خدا ملک ایشان می نماید مشرق های زمین و مغرب های آن را، و ظاهر و غالب می کند دین را، و خدای عزوجلّ به وسیله او و اصحابش

ص: 49

1- . عیاشی، تفسیر، ج 1، ص 183؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 340؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 471.

2- . حج، 41.

بدعت ها و باطل را می میراند- مثل آنکه سفیهان حق را میراندند - تا اینکه دیده نشود اثری از ظلم، و امر می کند به معروف و نهی می کند از منکر، و برای خداست عاقبت امور. (1)

و از جمله این روایات، روایتی است از رفاعة بن موسی که گفت: شنیدم امام صادق (علیه السلام) درباره آیه:

(وَلَوْ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2)

فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا تُودَى فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» (3)

«وقتی قائم مهدی (علیه السلام) قیام نماید، باقی نمی ماند زمینی مگر آنکه در آن ندا می شود: شهادت بر اینکه خدایی نیست غیر از الله و اینکه محمد رسول خداست».

و نیز از این احادیث است، حدیثی که در "مجمع البیان" در تفسیر آیه (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) در سوره صف، از عیاشی به سندش از عبایه روایت کرده است که: شنیدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود:

ص: 50

1- . حسینی استرآبادی، تأویل الآیات، ج 1، ص 343-344؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج 3، ص 243؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 470.

2- . ترجمه در صفحه 48 گذشت؛ آل عمران، 83.

3- . عیاشی، تفسیر، ج 1، ص 183؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج 3، ص 236.

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) (1)

«اوست خدایی که رسولش را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد».

و سپس از حاضران مجلس پرسید: آیا تا این زمان دین را ظاهر گردانیده است؟ گفتند: آری! فرمود: نه! قسم به آن که جانم در دست اوست، نخواهد شد تا باقی نماند قریه ای مگر در آن، بامدادان و شامگاهان ندا شود به شهادت «لا إله إلا الله». (2)

و از روایات این باب است، این حدیث که سید رضی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت نموده است که فرمود:

«لَيَدْخُلَنَّ هَذَا الدِّينُ عَلَىٰ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» (3)

«هر آینه داخل می شود این دین بر آنچه شب بر آن داخل شده باشد».

این حدیث نیز عالم گیر شدن دین اسلام را مژده می دهد، و ممکن است مراد عبارت، این باشد که کفر و بی ایمانی و انحراف از خدا، مانند شب تاریک و ظلمانی است، و اسلام مانند آفتاب است؛ آفتابی

ص: 51

1- . صف، 9.

2- . طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص 420؛ ر. ک: قندوزی، ینایع الموده، ج 3، ص 240.

3- . سیدرضی، المجازات النبویه، ص 419.

که همه تاریکی‌ها را از میان می‌برد و در هر مکان که تاریکی باشد، آن جا را روشن می‌نماید.

احادیثی که متضمّن بیان این اهداف است، بسیار و متواتر است. این اهداف، آرمان فطری همه افراد بشر است، و بشر بالفطره به سوی آن‌ها گرایش دارد، و لذا به نام وحدت، سازمان ملل متحد تشکیل می‌شود؛ هرچند مقاصد آنان که این سازمان را تشکیل داده‌اند، مقاصد سیاسی و استعماری بوده، که همان قرار دادن "حقّ و تو" برای پنج ابرقدرت و استضعاف ملل دیگر، گواه نیّت پلید آنهاست که می‌خواهند به صورت قانونی استکبار خود را ادامه دهند. به قول شاعر: «این دروغ از راست بگرفته فروغ».

اگر ستمگران از عدل و داد سخن می‌گویند و اگر جنگ افروزان و متجاوزان به ملّت‌های ضعیف، و غارتگران بزرگ دنیا و دشمنان واقعی آسایش و امنیت مردم محروم، صلح و همزیستی و خلع سلاح را پیشنهاد می‌نمایند، و اگر پایمال سازان حقوق بشر و عدالت و آزادی، حقوق بشر را عنوان می‌کنند و برای آن دلسوزی می‌نمایند، همه برای این است که فطرت بشر خواستار وجود حقیقی حکومت واحد و عدالت و صلح و امنیت و احترام به حقوق بشر است، و این همان دین فطرت است که واحد است و در آخرالزمان تحت رهبری آن موعود عزیز و محبوب انبیا و اولیا و همه مردان خدا، جهان را فرا

می‌گیرد و دنیا به سوی قبول این دین و اهداف پاک و انسانی آن به پیش می‌رود، برای آن که به ندای آن قره‌العینِ مصطفی و میوه دل علی و زهرا، جواب مثبت بدهد، آماده می‌شود.

امید آنکه دیدگان انتظار کشیده ما و همه منتظران و محرومان و مستضعفان به طلعت جهان آرای آن کشف امان و غوث دوران - عجل الله تعالی فرجه - روشن شود، و جهان پر از آشوب و اضطراب و فتنه و فساد، از برکات ظهور آن حضرت، کانون امن و آرامش و داد و دهش و عرفان و دانش گردد.

وما ذلک علی الله بعزیز

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

ص: 53

تعليقات

اشاره

ص:55

شکی نیست کہ نصب امام، خلیفہ و زمامدار برای رتق و فتق امور و حفظ مصالح عموم، بہ حکم آیہ: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (1)

«آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را بہ امر ما ہدایت کنند و ہر کار نیکو را بہ ایشان وحی کردیم».

و آیہ:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا) (2)

«و از آنان امامان (پیشوایانی) قرار دادیم کہ بہ امر ما (مردم) را ہدایت می کردند برای آن کہ صبر کردند...»

واقع شدہ است و شکی نیست کہ تعیین امام و خلیفہ از جانب خدا لطف است و در ہدایت مردم و تربیت آنها مؤثر است، چنان کہ

ص: 57

1- . انبیاء، 73.

2- . سجده، 24.

واگذار نمودن آن به مردم، یا سکوت شرع از آن، نقض غرض و موجب مفساد بسیار و تعطیل برنامه های الهی و نظام حق و عدالت خواهد شد.

بنابراین بر خداوند متعال است که برحسب حکمیت، ربانیت و رحمانیت خود، شخص صالحی را تعیین فرماید و خلاصه با توجه به این آیات، گفته می شود که امامت و خلافت، مثل نبوت نیست که اگر در عصری صورت گرفت، در عصر دیگر تجدید آن ضرورت نداشته باشد؛ بلکه در تمام اعصار، به خصوص از جهت ولایت بر امور و حکومت از جانب خدا مورد نیاز و حاجت است، و نیاز مردم به آن، به یک عصر و یک زمان محدود نمی شود. و به عبارت دیگر، نبوت، لطف خاص است و ولایت، امامت و خلافت، لطف عام است. بنابراین وقتی ما از آیات قرآن مجید استفاده کردیم که این لطف در عصری واقع شده است، با توجه به عمومیتی که مصلحت آن دارد، می فهمیم که در همه عصرها هست و مخصوص زمان خاص و مردم خاصی نیست، و به صورت تواتر و توالی باید ادامه داشته باشد؛ چنان که ادامه یافته است و در قرآن مجید می فرماید:

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(1)

«همانا ما برای هدایت این مردم سخن پیوسته آوردیم تا شاید متذکر شوند».

ص: 58

1- . قصص، 51.

و همچنین از آیاتی مثل:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (1)

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آن‌ها سزاوارتر است».

و نیز آیه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) (2)

«همانا تنها ولی امر شما، خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند... می باشند».

به ملاحظه اینکه، آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (3) ظاهر در انشای ولایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و اولویت آن حضرت بر انفس می باشند، و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) ظاهر در انشای ولایت علی (علیه السلام) است، استفاده می شود که، انشا و اعطای این ولایت هرچند در محل صالح و به صاحبان مقام عصمت (نبی و امام) اعطا می شود؛ ولی در این اعطا و جعل ولایت، نظر به رعایت حال عباد، و استصلاح امور دنیا و آخرت آنهاست؛ نظیر ولایت جدّ پدری و پدر بر صغیر که هرچند در اعطای ولایت به آنها، مناسبت و علاقه آنها به حفظ مصالح فرزندشان و امور دیگر رعایت

ص: 59

1- . احزاب، 6.

2- . مائده، 55.

3- . احزاب، 6.

شده است؛ لیکن اصل نظر در این اعطا، حفظ مصالح صغیر و دفع ضرر از اوست.

بنابراین بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ولایتی که برای آن حضرت ثابت است، برای ائمه (علیهم السلام) نیز باید ثابت باشد و تا روز قیامت استمرار داشته باشد. و مقصود از اینکه می‌گوییم: در هر عصر و زمان، وجود حجت و امام و نصب آن لازم است، همین است که جامعه بشری بدون صاحب ولایت و صاحب الامر نخواهد ماند؛ خواه صاحب آن نبی باشد یا امام، و این رشته استمرار خواهد داشت، و این معنا غیر از وابستگی جهان به وجود امام (علیه السلام) است که در رساله دیگر پیرامون آن توضیحاتی داده ایم.

و آخرین نکته ای که در این جا متذکر می‌شویم، این است که بر حسب آیات:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (1)

«خداوند به ابراهیم فرمود: همانا من تو را به پیشوایی خلق برگزینم».

و

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (2)

«من در روی زمین جانشینی خواهم گماشت».

ص: 60

1- . بقره، 124.

2- . بقره، 30.

(یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْاَرْضِ) (1)

«ای داوود ما در زمین به تو مقام خلافت دادیم».

(وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِیْنَ اِمَامًا) (2)

«ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده».

جعل امام و خلیفه که حداقل اثر آن، وجوب اطاعت اوامر و نواهی اوست، فعل خداست و از او صادر شده است؛ بنابراین اگر بنا باشد که جعل آن از جانب غیر خدا هم صحیح باشد، شرکت با خدا در فعل او حاصل می شود، و منافی با توحید افعالی می باشد؛ زیرا لازمه آن، این است که مثل همان فعلی که از خدا صادر شده، از عبد نیز صادر شود.

ص: 61

1- . ص، 26.

2- . فرقان، 74.

یکی از الفاظی که اخیراً بر سر زبان ها افتاده، و برخی از آن برای مقاصد التقاطی و سوسیالیسم مآبانه، و درهم ریختن و تحریف نظامات مالی و اقتصادی اسلام استفاده می نمایند، و در زیر پوشش نام مقدّس خدا و دین و اسلام، مکتب های بیگانه را در بین مسلمین ترویج و تبلیغ می نمایند، "خدا مالکی" است.

با این لفظ، نظام های سوسیالیستی و اشتراکی یا مالکیت دولتی را توجیه می کنند، و مالکیت شرعی و خصوصی را در کلّ اشیا، یا نسبت به زمین و وسایل تولید و ابزار کار انکار کرده، و در زیر پوشش اظهار غمخواری برای مستضعفان و محرومان و کارگران و کشاورزان، و انتقاد از کارفرمایان بی رحم و معایب نظام سرمایه داری غربی و استعمار غرب، زمینه را برای سلطه کمونیسم و استکبار روسیه فراهم می کنند، تا هرکجا آن را از دری راندند، این بدون مانع و با خیال راحت از در دیگر وارد شود.

و چون در اثر تجربه دریافته اند که شعار حمایت از زحمتکش و محروم، که از آغاز حربه سوسیالیست ها و کمونیست ها بود، از کار

افتاده است و خودبه خود، اگر قدرت نظامی آن را تحمیل ننماید، کارساز نیست و اوضاع کشورهای بلوک شرق و کمونیستی که برای حقوق انسان و کرامت و آزادی های انسان ها کمترین ارزشی قائل نیست، همه را به ماهیت رژیم های ضد آزادی و بشری کشورها و پشت پرده های آهنین، آگاه ساخته و از آن متنفر نموده است، و تبلیغات آنها حتی در کشورهای سرمایه داری نقش بر آب شده، و هرچند جوامع زیر سلطه امپریالیسم غرب بر آن شورش نموده و می خواهند زنجیرهای اسارتی را که استعمار آمریکا و دیگر حکومت های غربی به گردن آنها افکنده اند، پاره نمایند و پاره خواهند نمود؛ اما به همان مقدار که زیر سلطه کمونیسم و تجاوزات بی رحمانه و وحشیانه روسیه بروند نیز، پرهیز دارند و در عین رفع آن، از دفع این نیز غفلت نمی نمایند. لذا اخیراً نقشه را عوض کرده، برای اینکه زمینه را برای تسلط روسیه فراهم نمایند، بهتر می بینند که اول سخن از الحاد و انکار خدا و شرایع انبیا به میان نیاورند، و فقط در شعارهای طرفداری از کارگر و کشاورز و محروم و مستضعف با مسلمانان هم صدا شده، آن را به مسیروایی که کمونیسم می خواهد، رهبری نمایند، و در ضمن هم می کوشند تا سطح تولید را پایین آورده، با وعده و نویدهای توخالی که هرگز برآورده نمی شود، توقع هایی را که انجام آن ممکن نیست، در افراد خام ایجاد کرده

و کارخانه ها و کشاورزی ها را به تعطیل، و کارگران و کشاورزان را به کم کاری و اعتصاب تشویق نمایند؛ تا هرچه بیشتر فقر اقتصادی که فشارش روی همان طبقه محروم و ضعیف بیشتر خواهد شد، شدت پیدا کند. و آنان بدون اینکه از علل و عوامل نابسامانی ها و کمبودها مطلع باشند، از سوء اوضاع اقتصادی تحریک شده و غولان راهزن را، راهنما و مزدوران بیگانه را خیرخواه پنداشته و با پای خود به سوی دام دشمن خونخواری مثل کاخ نشینان بی رحم کرملین بروند، دامی که هر کس و هر کشور در آن افتاد، به زودی و به آسانی راه نجات از آن نیافت.

باری! اینان فهمیده اند که تبلیغ کمونیسم و وارد کردن نفوذ و استعمار روس با دعوت به الحاد، با عکس العمل شدید مسلمانان روبرو خواهد شد، و می دانند در کشورهای اسلامی - به خصوص پس از بیداری های اخیر مسلمانان و توجه آنها به ارزش ها و ذخایر و امکانات مادی و معنوی خود - مسلمانان حداقل این را دریافته اند که اسلام می تواند به عنوان قدرت سوم در برابر دو قدرت شرق و غرب که به تدریج ملت ها و مردم از آنها مأیوس و به ماهیت استکباری و استضعافشان پی برده اند، در جهان عرض وجود نماید، و برای این دو قدرت طاغوتی و شیطانی، به صورت خطری جدی درآمده است؛ لذا به حيله ها و نیرنگ ها متوسل می شوند و شعارهایی

را که برای مسلمانان جالب است، در قالب روسی یا آمریکایی می ریزند، تا اینکه مسلمانان را از مقصد مستقیم خود منحرف سازند. به طور مثال: یکی از این شعارها، شعار ضد کمونیستی و شعار دیگر، شعار ضد صهیونیستی است. هر دو شعار است و مسلمان، هم ضد صهیونیسم است و هم ضد کمونیسم، اما این دو شعار در کشورهایی که رژیم هایشان وابسته به روس یا آمریکا است، اصالتی را که باید داشته باشند، ندارند. شعار ضد کمونیسم؛ در کشورهایی مثل اردن و عربستان سعودی، شعار ضد کمونیسم "آمریکایی" است و شعار ضد صهیونیسم و امپریالیسم در کشورهایی مثل یمن جنوبی و رژیم هایی که حتی از محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان خودداری کرده و آن را تأیید می نمایند، شعار ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم "روسی" است؛ که البته تفاوت هایی بین این دو جبهه متقابل هست؛ اما به هر حال، پیوستن به هر یک از این دو شعار، باید اسلامی باشد و باید هر دو باشند و ملاک باید پیوستن به اسلام باشد. و گرنه آمریکا هم ضد کمونیسم است، و روسیه هم ضد صهیونیسم، ضد کمونیسمی که ضد صهیونیسم و آمریکا نباشد، اسلامی نیست و ضد صهیونیستی که ضد کمونیسم و روسیه نباشد هم، اسلامی نیست و اتحاد و همبستگی مسلمان با هر یک از آن ها جایز نیست.

غرض این است که طراحان سیاست بیگانه می دانند چگونه کالاهای

خود را قالب نمایند. آمریکا بُعد ضدّ کمونیستی اسلام را در برابر روسیه و کمونیست ها سپر قرار داده و رژیم های دست نشانده خود را با این سیاست که در صورت و ظاهر با سیاست های اسلامی هدف مشترک دارد، به حفظ مصالح استعمارگرانه خود و می دارد و معادن و منابع آنها را غارت می کند و آن ها را عقب مانده و وابسته نگه می دارد و روسیه هم بعد ضدّ صهیونیستی اسلام را وسیله شوراندن مسلمانان به آمریکای صهیونیست و تحت الحمایه قرار دادن رژیم های دیگر قرار می دهد و آن ها را مترقی قلمداد می کند.

اما ضابطه صحیح برای شناخت اصالت اسلامی، این دو شعار "ضدّ صهیونیسم و امپریالیسم" و "ضدّ کمونیسم" این است که، موضع گیری شعار دهنده را نسبت به شعار دیگر مطالعه کنیم. اگر در آن شعار هم، موضع گیری اش محکم و قاطع بود، می فهمیم که شعار، شعار اسلامی است؛ اما اگر نسبت به آن طرف بی تفاوت بود، می فهمیم که یا آمریکایی یا روسی است و ما نباید به آن بپیوندیم.

این مثال اگرچه طولانی شد؛ اما روشن کرد که با شعارها چگونه بازی می شود و برای درک حقایق، انسان باید تا چه حدّ بیدار و هوشیار باشد و الا با اندک ناآگاهی و بی توجهی یا دست صهیونیسم را فشرده، یا دست کمونیسم را؛ یا وابسته به این شده یا به آن. الفاظ محروم و کشاورز و کارگر و مستضعف و رنجبر و استثمارگر

و فتودال و سرمایه دار و این قبیل الفاظ، همه مثل همین ضد کمونیستی و ضد صهیونیستی، بازیچه دست سیاست مداران نیرنگ باز استثمارگر می شود، و آن وقت است که بسیاری را می فریبند و تاریکی هایی ایجاد می کنند که فقط رشد و آگاهی اسلامی می تواند دست گیر و راه گشای انسان شود.

در این موضوع مالکیت که یک اصل اسلامی است، نیز از شعار "خدا مالکی" که بسیار دل چسب و توحیدی است، استفاده می کنند. و می گویند: همه چیز یا زمین، ملک خداست و خدا مالک زمین است. بنابراین زمین ملک کسی نخواهد شد و تملک نمی گردد و قابل نقل و انتقال نیست؛ چون ملک خداست و خدا هم آن را به کسی نفروخته و نخواهد فروخت. روایاتی هم که می گویند: ملک امام است، مقصود از آن حکومت اسلام است. بنابراین ملک کسی نیست. و حدیث:

«مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ» (1)

«هرکس زمین مرده ای را زنده کند، مال اوست».

هم اذن و اخبار از سببیت احیا برای ملکیت، یا امضای سببیت آن - که پیش از اسلام هم بوده است - نیست و انشای ملکیت برای محیی و احیا کننده هم نیست؛ بلکه فقط اذن در آباد کردن و احیا

ص: 68

1- . ابن ابی شیبہ کوفی، المصنّف، ج 5، ص 284؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج 3، ص 259؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 73، ص 111.

و انشای حق انتفاع است، به نحوی که دیگری نتواند مزاحم او شود، و او در انتفاع و معمور نگه داشتن آن اولی از غیر باشد و آن را هم حکومت می تواند لغو نماید. و فرقی نمی کند که مالک، شخص احیا کننده باشد یا وارث او، یا کسی که آن را از او خریده باشد. و بالاخره با این بینش، همه آیات و احادیث شریفه را که دلالت بر ملکیت دارند، و قواعد فقهی را در ابواب مختلف فقه تأویل نمایند یا بدون مقید و مخصّص، مقید و مخصّص سازد.

ما در این جا راجع به مسایل و قواعد متعدد فقهی و نظامات مالی و اقتصادی که به ابواب مختلف فقه مثل: بیع، اجاره، مزارعه، ارث، وقف، غصب، احیای موات، حیازت مباحات و اقسام اراضی و غیر اینها ارتباط پیدا می کند، قصد مباحثه و اظهار نظر نداریم؛ فقط برای اینکه در این جا اولاً: سخن ما از مالکیت مطلقه خدا، برای بعضی این توهم را پیش نیاورد که مالکیت دیگران مفهومی ندارد و ثانیاً: مفهوم این شعار (خدا مالکی) را روشن سازیم تا از آن سوء استفاده نمایند، و معلوم باشد که خدا مالکی و مالکیت خدا با مالکیت عبد منافاتی ندارد؛ زیرا نوع مالکیت خدا با مالکیت بنده فرق دارد؛ چون مالکیت خدا مالکیت حقیقیه است که نه زایل می شود و نه قابل نقل و انتقال است و نه می توان آن را به کسی حتی انبیا اعطا کرد، در حالی که مالکیت عبد، امری اعتباری و قراردادی است که همواره در بین جوامع

بشری بوده و هست و مثل سایر امور اعتباریه قابل نقل و انتقال است، و چه آن را مجعول بالاصاله بدانیم که شارع آن را امضا کرده، یا مجعول بالتبع و منتزع از احکام تکلیفیه باشد، این مالکیت اعتباری غیر از مالکیت حقیقیه است.

بدیهی است مالکیت اعتباریه، در صورتی معتبر و مشروع است که یا از جانب خداوند متعال که مالک حقیقی است، امضا شده باشد، یا بالاصاله اعتبار شده باشد، مثل مالکیت ورثه میّت نسبت به اموال او.

مقصود ما از جامعه بی امتیاز توحیدی، جامعه ای است که افراد در برابر حق و قانون مساوی و برابر باشند، و قانون نسبت به همه، از مرد و زن، کوچک و بزرگ، توانگر و نیازمند، عالم و جاهل، سیاه و سفید، یکسان اجرا شود، و تفاوت های طبقاتی موجب نشود که قانون در حق بعضی اجرا شود، و در حق بعضی دیگر اجرا نشود. و یا هر یک از این تفاوت ها که به صلاحیت افراد ارتباط ندارد، موجب شود که برای بعضی به علت این تفاوت ها امتیازی قایل شوند و مثلاً آنها را در کارها بیشتر مداخله بدهند یا بیشتر احترام کنند.

بدیهی است این حرف ها در اسلام نیست، و حتی در احادیث است که:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِعَنِيٍّ لِيُغْنَاهُ (لِأَجْلِ غِنَاهُ) ذَهَبَ ثَلَاثًا دِينَهِ»⁽¹⁾

«هر کس برای توانگری به خاطر توانگری اش فروتنی کند، دو ثلث دین او می رود».

ص: 71

1- . سرخسی، المبسوط، ج 16، ص 111؛ متقی هندی، کنز العمال، ج 3، ص 230؛ حر عاملی، الجواهر السنیة، ص 79؛ حسینی، کجوری، الخصائص الفاطمیة، ج 2، ص 551.

اما نظام بی طبقه توحیدی که بعضی چپ‌گرایان و گرایش‌مندان به مارکسیسم و اصالت اقتصاد، آن را شعار خود ساخته‌اند، و با کلمه "نظام بی طبقه توحیدی" ساده‌دلان مسلمان را می‌فریبند و دعوت شعار خود را اسلامی جلوه می‌دهند، با برنامه‌های اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریف سازگار نیست، و وقوع آن در خارج، امکان پذیر نمی‌باشد و همان گونه که در عالم تکوین تفاوت و تضاد وجود دارد، و همه در برخورداری از نعمت‌ها و مواهب مادی و معنوی یکسان نیستند، در عالم گیاهان و درختان و انسان و حیوان نیز، همه جا تفاوت به چشم می‌خورد، و این یکی از سنت‌های الهیه است که حتی می‌گویند: در عالم تکوین تکرار نیست.

میزان بهره‌گیری یک درخت از آب و زمین و هوا با درخت دیگر یکسان نیست. میزان استفاده دو دانش‌آموز در یک کلاس از یک آموزگار مساوی نیست و استعدادهای آنها برابر نیست. آنان که در مناطق معتدل زندگی می‌کنند، یک نوع آمادگی‌هایی برای ترقی دارند که اهل مناطق دیگر ندارند.

این مسایل در عالم تکوینی با توحید منافی نیست و قابل تغییر نمی‌باشد. در امور غیر تکوینی نیز همین طور است؛ جامعه، طبقات مختلف دارد؛ به حسب استعدادهایی که دارند و موجبات و حوادث قهری و اتفاقی یا کسبی و ارادی، استفاده آنها از نعمت‌ها و مواهب

مختلف می شود، چنان که مشاغل و نقش های آنها نیز تفاوت پیدا می کند، و بالاخره با اینکه امکانات همه برابر نیست، نمی توان از فعالیت آن کسانی که استعداد بیشتر در استخراج و تصاحب مواهب طبیعی یا نیل به مقامات اجتماعی دارند، یا کوشش بیشتر می کنند، جلوگیری کرد. دنیا جایی است که همه باید در میدان کار و کوشش عرض وجود نمایند. می توان برای هر کس به قدر امکاناتی که دارد، وسیله استفاده و بهره برداری فراهم کرد و امکانات اختیاری را برای همه یکسان قرار داد، مثلاً می توان برای همه امکان تحصیل فراهم نمود؛ اما نمی توان ترقی همه را در تحصیل یکنواخت ساخت.

و بالاخره باید بگوییم: نظام بی طبقه ای در حدی با مدنیت بشر ناسازگار است؛ زیرا نظام زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بشر، بدون طبقه ای بودن مشاغل و کارها، که قهراً بازده آن ها و موضع صاحبان آن ها در اجتماع متفاوت است، امکان پذیر نیست. بنای مدنیت بر این است که اصناف و طبقات باشند، دسته ای مستقیماً در کار تولید وارد باشند، دسته ای ابزار تولید بسازند، دسته ای بهداشت تولیدکنندگان را متعهد شوند، و دسته ای تبدیل و مبادله اشیای تولید شده و توزیع و رساندن آن را به دیگران عهده دار باشند، دسته ای برقراری عدالت و نظم و امنیت را و دسته ای هدایت های اخلاقی و تربیتی و آموزش را به عهده بگیرند. خود این صنف صنف بودن با

توجه به اینکه بعضی مشاغل طبعاً مورد علاقه و احترام دیگران است، عین طبقه بندی است، که اگر مناسبات عادلانه بین آنها برقرار شود و با تعالیم صحیح دینی؛ یعنی اسلام از طغیان ها و خودسری ها و برتری جویی ها جلوگیری شود، همه طبقات در رفاه و آسایش ممکن قرار می گیرند. پس بقای جامعه و مدنیت آن، به طبقاتی بودن آن است که اگر خودبه خود انجام نمی گرفت، لازم می شد که به طور الزام برقرار شود.

البته یک نوع طبقه بندی دیگر نیز هست که در آن، جامعه به دو دسته تقسیم می شود: محروم و مظلوم و جنوب شهری، و برخوردار و ظالم و شمال شهری. این گونه طبقه بندی، نه فقط هیچ گونه ضرورت ندارد؛ بلکه زیان بخش است. باید برنامه و نظام اخلاقی و تربیتی و اقتصادی و معیشت و کار چنان باشد که رسیدن به معاش متوسط و بهداشت و مسکن مناسب را برای همه تسهیل و بلکه تأمین گردد و امکان فعالیت و ابراز استعداد و فراهم کردن زندگی مافوق متوسط هم برای همه فراهم باشد، که همه بتوانند به حسب قدرت و فعالیت بیشتر و هوش و استعداد سرشارتر به زندگی مرفه تر دست یابند، و هر شغلی را که بخواهند انتخاب نمایند. در این جا نیز یک طبقه بندی خود به خود و مشروع و معقول که عامل آن، امکانات و فعالیت و کوشش مشروع و تلاش اشخاص است، صورت می گیرد.

بدیهی است در این جا در نظام اسلام، عوامل مهمی که بیشتر به تربیت و وجدان و ایمان به خدا و خیر و فضیلت و قناعت و زهد و ترک اسراف و تبذیر و تجمل پرستی ارتباط دارد، وارد می شود، و کار و فعالیت و بهره گیری از عواید آن را در مسیر صحیح و دور از افراط و تفریط و تجمل های عقده ساز و تنوع های بیهوده قرار خواهد داد.

قرآن مجید به شدت برنامه های مترفین و خوش گذرانی های فسادانگیز و رقابت ها و هم چشمی های اسراف آمیز آنها را نکوهش کرده و آن را موجب هلاکت و نابودی جامعه معرفی می نماید و عواقب سوء آمال مترفین را چنین شرح می دهد:

(وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا) (1)

«و هنگامی که بخواهیم اهل دیاری را هلاک سازیم، پیشوایان آن دیار را امر می کنیم تا راه ظلم و فسق و تبه کاری در پیش گیرند، (که در این صورت) تنبیه و عقاب لازم شده و ما همه را هلاک می سازیم».

این حقیقت که باید با فقر، در تمام مظاهر و شکل های مادی و معنوی اش مبارزه شود و افرادی که مالک هزینه معاش نیستند،

ص: 75

و قادر به کاری که معاش متوسط را تأمین کند، نمی باشند، باید در کفالت جامعه یا حکومت قرار بگیرند و محرومیت در این حد نباید وجود داشته باشد و مدرسه و بهداشت و سایر لوازم و امکانات رفاهی و وسایط نقلیه باید در اختیارشان باشد، قابل انکار نیست و با پیش بینی های لازم و راهنمایی ها و برنامه های کافی اسلام، این مشکل در حد ممکن مرتفع خواهد شد.

آیات بسیار در قرآن مجید که در خصوص انفاقات مالی است، و احادیث و روایات در مورد انفاقات و حقوق مؤمنین به یکدیگر، و اخطارهای بسیار شدیدی که راجع به عواقب سوء و آثار وضعی جمع مال و انباشته کردن ثروت شده است، تا آن جا که فرمودند:

(إِنَّ الْأَكْثَرِينَ الْمَكْتَرِينَ هُمْ الْأَقْلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (1)

«همانا آنهایی که ثروت بیشتر جمع می کنند (از راه حرام) که تعدادشان زیاد است در قیامت نصیبشان کمتر است».

(وَفِي حَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ) (2)

«در حلالش حساب و در حرامش کیفر است».

ص: 76

-
- 1- . احمدین حنبل، مسند، ج 2، ص 399؛ ج 5، ص 181، 152؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج 3، ص 75؛ صدوق، التوحید، ص 26.
 - 2- . نهج البلاغه، خطبه 82 (ج 1، ص 130-131)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 201؛ سیدرضی، خصائص الأئمه، ص 118.

اینها همه در ریشه کن شدن این محرومیت ها مؤثر است.

اگر در مثل این زمان که وسایل تبلیغ سمعی و بصری نقشی مهم را در تعلیم و تربیت و تغذیه فکری جامعه ایفا می کند، ارشادات اسلام به اغنیا و فقرا و نقطه نظرهای اسلام به فقیر و غنی و تعهداتی را که یک فرد مسلم در جامعه نسبت به مردم و خویشاوندان و همسایگان و هم شهری ها و هم کیشان خود و کلّ بشریت دارد، به طور عمیق و مؤثر تبلیغ نمایند و با این وسایل یک سازندگی اسلامی شروع شود، همه مشکلات در حدّی که قابل رفع است، مرتفع می شود و از توسّل به زور، و وضع قوانین در کنار احکام و قوانین اولیه شرعی بی نیاز خواهیم شد و متوجّه می شویم در بسیاری از موارد که به عنوان ثانوی می خواهیم رفع ضرورت هایی را بنماییم، با رعایت ابعاد مختلف نظامات و ارشادات اسلام و عواطف اسلامی، آن ضرورت مرتفع می شود و درحقیقت بیشتر این ضرورت ها، ضرورت هایی است که از عدم اجرای احکام اولیه و نبود تربیت اسلامی صحیح پیش آمده است، که خود به خود هرچه در پیاده کردن ابعاد مختلف اسلام جلو برویم، این ضرورت ها و کمبودها کاهش می یابد.

بنابراین اصل فقر و نیاز به آنچه دیگری دارد، یک ناموس و یک عامل ترقّی و تمدّن است و چه ما بخواهیم و چه نخواهیم وجود دارد، و سرّ ترقّی و تکامل بشر همین فقر و نیاز بوده است که باید با تلاش

خود و به کار انداختن نیروی فکر و اندیشه و قوت بازوی خود، با آن مبارزه نماید. چنان که نیاز به کار و عمل برای غیر، و مزد گرفتن و داشتن روابط اقتصادی و مالی با دیگران، بر اساس «اجاره»، «مضاربه»، «مزارعه» و «جعاله» نیز اصل است و خلاف کرامت و شرف انسان نیست و عمل انبیا و اولیا که کریم ترین و شریف ترین خلق هستند، بوده است.

و اگر این نیازها و نظاماتی که شرع برای تنظیم آن و جلوگیری از استضعاف و ظلم و اکراه دیگران مقرر کرده، نباشد، کار زندگی فلج می شود، لذا هرکس می تواند کار یا نتیجه کار خود را به دیگران عرضه کند و از آن ها مزد یا بهای نتیجه کار خود را بگیرد، چنان که مزد دهنده یا خریدار نیز نیازمند به این است که عمل یا نتیجه عمل دیگری را در مقابل مزد یا بها مالک شود. در این مبادلات، گاه کارگر و عرضه کننده کالا، وضع اقتصادی اش بهتر و مرفه تر می شود، و گاه خریدار یا کسی که با پرداخت مزد یا بها، عمل یا نتیجه عمل او را مالک شده است، در این جا عوامل قهری و غیر قهری زیادی نیز، حتی عرضه و تقاضا تأثیر می نماید.

این گونه دو طبقه ای که به واسطه عوارض و استعدادهای مختلف و داشتن سود کافی و نداشتن مصارف و هزینه متعارف و به وسیله ارث، به صورت داشتن مستغلات، خانه، زمین و پول نقد اضافه بر

حاجت شخصی حاصل می شود، مشروع است و طبقاتی بودن جامعه به این صورت صحیح و مشروع، قابل نفی نیست، و اگر نفی آن امکان پذیر باشد، موجب نارسایی های بزرگ تر و خطرناک تر خواهد شد.

با این حال، در اسلام - چنان که گفته شد - تدبیرها و برنامه هایی هست که در آن ها توجه اسلام به معایب فاصله غیر متعارف طبقاتی کاملاً معلوم است و اسلام در نظام خود که متکی بر ایمان به خدا و وجدان مکتبی و اسلامی است، تا حدّ ممکن این مسایل را به طور واقعی علاج می نماید و اگر مجموع ارشادات اسلام راهنمای نظام و جامعه ای بشود، اوضاع اقتصادی در حدّ ممکن متعادل می گردد.

اشتباه بسیاری - که کارسازی اسلام را در حلّ مشکلات اقتصادی باور نمی کنند - در این است که می خواهند اسلام هم مثل مکتب هایی که اقتصاد را اصل می دانند و عقاید و اخلاق را روینای آن می شمارند، عمل کند و یک بعدی باشد. لذا گمان می کنند در نظام اسلام هم، همان معایب نظام های سرمایه داری غربی وجود پیدا می کند، و این مقدار نمی اندیشند که آن معایب و آن ظهور قدرت سرمایه در تمام شئون زندگی غربی، معلول مادی گری است و روینای آن فکر، این سرمایه داری هایی است که در آن همه چیز هست غیر از شرف و انسانیت و رحم و انصاف.

و در اثر سلطه استعمار و غرب زدگی و علل دیگر، به جوامع اسلامی

نیز کم و بیش همان فکر ماده پرستی و تکاثر سرایت کرده، در حالی که راه ها و علاج ها و کنترل هایی که اسلام در تعادل کلیه اوضاع بشر و مسلمین دارد، به علت اینکه نظام های مسلط بر مسلمین، اسلامی نبوده متروک شده است، لذا اینان به جای اینکه خواهان پیاده کردن تمام نظامات اسلام بشوند، و برای انقلاب فکری و بازگشت افکار به اسلام و الهام از قرآن و سیره حضرت رسول و ائمه (علیهم السلام) تلاش نمایند؛ مانند سوسیالیست ها نقشه های مارکس و لنین پسند می دهند و در واقع اسلام را از بخش مهمی از حاکمیت خود یعنی امور اقتصادی کنار می زنند و در ضمن، توجه ندارند که اقتصاد سوسیالیستی و به قول بعضی "اقتصاد بسته" نیز ضررها و مفاسدی دارد که اگر بیشتر از ضررهای "اقتصاد باز" نباشد، کمتر نیست.

بنابراین نباید با الفاظ و لغات بازی کرد و مردم را فریب داد و به اسم اسلام و دین، مکتب های دیگر را تبلیغ نمود و چون اسلام دین توحید است و همه سیرهای ترقی و تعالی انسان در اسلام، در سیر او در مراتب و مدارج توحیدی است، به اسم نظام بی طبقه توحیدی با نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی اسلام، و در واقع با خود اسلام و توحید اسلام مبارزه نمود. تفاوت و تفاضلی که در عرصه اختیار بشر و در خارج از اختیار او وجود دارد و قرآن مجید هم آن را تأیید نموده است قابل تغییر و تبدیل نیست.

برخی از مردم فاقد استعداد کافی هستند، و برخی بیش از حد متعارف استعداد و نبوغ دارند. بعضی از صفات و خصایص روحی خاصی برخوردارند و بعضی در آن صفات ضعیفند. وجود و عدم این گونه شرایط، یک نوع طبقه بندی طبیعی ایجاد می کند که عامل طبقه بندی اقتصادی می شود. چنان که یک دسته در نقاط بد آب و هوا، یا کم آب و سرزمین های غیرمستعد زندگی می کنند، یک دسته در نقاط خوش آب و هوا و سرزمین های سرشار از منابع طبیعی سکونت دارند. یک سلول هایی مغز را تشکیل می دهند و سلول های دیگر اعضای بدن را.

بنابراین عالم بر نظام تفاوت قرار دارد، و این تفاوت موجد نظم و موجب رشد و کمال است و حاکی از وحدت نظام یا - به لفظ اینان - توحید نظام یا نظام توحیدی است. در عین حال همین مسئله طبیعی و قهری، مثل غرایز بشر باید تحت رعایت تشریحات الهی، سبب بهبود احوال مردم و حسن روابط آنها شود و از سوء استفاده از آن جلوگیری گردد که قوی به ضعیف ظلم نکند و فاضل بر مفضول استکبار و استعلا نداشته باشد، و هیچ کس از حقوقی که دارد محروم نشود و اخوت اسلامی و عواطف انسانی، همه را مانند پیکر واحد قرار دهد، وقتی یکی از اعضا دردمند و ناراحت شد، همه اعضا با او و برای او دردمند و ناراحت شوند.

نظام کسرابی و انوشیروانی که در آن، پسر کفش گر باید از علم و سواد محروم باشد، نظام شرک است؛ اما تفاوت استعدادها و در اثر آن، جابه جا شدن اعضا و افراد و طبقات و آزادی رشد و ابراز استعداد در هر میدان و مجال، نظام الهی و یا به عبارت دیگر، تقدیر الهی است.

البته طبقه بندی قانونی و محکوم بودن هر دسته از مردم که در طبقه خاص باشند، چنان که در نظام انوشیروانی بود، غلط است؛ اما طبقه ای بودن جامعه به این معنی که بعضی مالک و صاحب اشیا و ابزاری باشند که دیگران به آن نیازمند باشند، مثلاً مالک کشتی، هواپیما، زمین، دکان و خانه باشند و آن ها را تحت شرایطی به عنوان اجاره یا مزارعه به دیگری واگذار نمایند، مشروع است.

این طبقاتی بودن جامعه، طبق آیات قرآن(1) و احادیث شریفه و نهج البلاغه مثل عهدنامه مالک اشتر،(2) به صراحت ثابت است.

ص:82

1- . بقره، 253؛ نساء، 95؛ توبه، 100؛ زخرف، 32؛ حجرات، 13؛ نجم، 38 - 39؛ واقعه، 8 - 11.

2- . نهج البلاغه، نامه 53 (ج3، ص82-111).

ممکن است بعضی این پرسش را بنمایند که در آیه:

(قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ) (1)

«ای رسول ما) بگو: روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود».

بنابر این تفسیر، که چگونه در یوم الظهور و یوم الفتح، ایمان کفار قبول نمی شود و صدها میلیون بشر محکوم به فنا و نابودی خواهند شد، با اینکه کفر بیشتر آنها از راه عناد و لجاج و بعد از ظاهر شدن حقّ به آنها نمی باشد و این با عدل خدا چگونه توجیه می شود؟

در پاسخ می گوئیم: سرمنشأ این پرسش در آیه زیر می باشد:

(يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ) (2)

ص: 83

1- . سجده، 29.

2- . انعام، 158.

«روزی که برخی از آیات و دلایل پروردگارت آشکار شود، بر هیچ کس ایمانش نفعی نمی بخشد اگر قبل از آن ایمان نیاورده باشد».

پاسخ هر دو پرسش این است که:

اولاً: ممکن است به همین قرینه عقلیه گفته شود که مراد از کفاری که ایمانشان - در یوم الفتح و روزی که بعض آیات خدا می آید - سود نمی دهد، کفاری است که از روی عناد و لجاج کفر ورزیده باشند، به مصداق آیه:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (1)

«وقتی آیات ما بر ایشان نازل شد) با اینکه در پیش خود به آن ها یقین داشتند (در عین حال) آن ها را انکار کردند».

که در هنگام ظهور ایمانشان مثل ایمان فرعون است و پذیرفته نمی شود؛ اما کسانی که به محض ظاهر شدن حق بر آنها ایمان می آورند، مشمول این آیات نیستند.

ثانیاً:

ممکن است ایمان در این آیات، به معنای اسلام لسانی و اقرار به شهادتین باشد و مقصود این است که ایمان لسانی در صورتی که با ایمان و تسلیم قلبی توأم نباشد، پذیرفته نمی شود، و این منافات ندارد با اینکه آن حضرت دین جدید ندارد، و مأمور است به احکام اسلام عمل

ص: 84

نماید و مثل تمام امت و سایر ائمه (علیهم السلام) تابع رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد؛ زیرا وقتی دین جدید می شود که در احکام اسلام این حکم ذکر نشده باشد، در حالی که از این آیات و آنچه در تفسیر آن ها رسیده است و آیاتی که راجع به منافقین و احکام آنهاست، فهمیده می شود که موضوع احکامی که برای منافقین ذکر شده و ترتب بعض آثار ظاهر مثل "حقن دماء" بر اسلام ظاهری آنها، در منافقین قبل از یوم الفتح می باشد، و منافقین بعد از آن حکم سایر کفار را دارند. البته این دین جدیدی نیست؛ بلکه عین اسلام است.

ثالثاً: ممکن است گفته شود: کفر در لغت و در قرآن، مفاهیم مختلف دارد، اگرچه همه به ستر و پوشیدن برمی گردد. مثلاً یکی از اقسام کفر، کفران نعمت است که بعضی از اقسامش، موجب کفر اصطلاحی است و اقسام دیگر موضوع احکام خاصه ای که برای کفار در شرع معین شده، نمی باشد.

بنابراین دعوی ظهور کفر در آیات مذکور، در کفر اصطلاحی که شامل کسانی هم بشود که در دل هایشان بیماری انکار حق نیست، بدون شاهد است و بیشتر از قدر متیقن را نمی توان مستفاد از آیات دانست.

رابعاً: ممکن است گفته شود: کفر که مفهومی ستر و پوشیدن است، ظاهر در فعل عمدی است که از شخص به قصد پوشیدن حق یا چیز دیگر صادر شود و نسبت به کسانی که حق را به واسطه قصور یا عدم

عناد و لجاج نشناخته باشند، اطلاق کفر، مجاز یا مسامحه در لغت است؛ بنابراین می توان گفت: کفاری که با عدم معاندت قبلی ایمان بیاورند، ایمانشان قبول می شود.

گفته نشود: با این بیان، باید کفار فعلی که کفر جهودی و عنادی ندارند کافر نباشند و محکوم به احکام کفر نگردند؛ زیرا جواب داده می شود: نسبت به حکم قبول ایمان، کفار فعلی با کفار غیر معاند یوم الفتح فرقی ندارند و اگر با سابقه معاندت هم ایمان بیاورند، ایمانشان مقبول است، و ترتب احکام کافر بر آنها برای این است که موضوع آن احکام، عدم اقرار به شهادتین است، و حکم به اسلام که موضوع ترتب احکام مسلم بر شخص است، متوقف بر اقرار به شهادتین است.

بدیهی است مصلحت و منشأ این حکم، فقط کفر جهودی نیست؛ بلکه مصالح مهم دیگر نیز در آن هست.

و خلاصه اینکه، منافاتی ندارد نظر به بعض اقسام کفر، همه را کافر بگویند و نظر به بعض اقسام دیگر، برخی را در حکم کافر بشماریم. و چون در این جا مجال تفصیل و تحقیق بیشتر و ادامه بحث های فقهی و کلامی در این موضوع نیست، به همین مقدار اکتفا می کنیم.

والله الهادی إلى الحق المبين

1. قرآن کریم

2. نهج البلاغه، الشریف الرضی، الامام

3. علی بن ابی طالب (علیه السلام)، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دار المعرفه، 1412ق. (اهل)

الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی (م. 560ق.)، تحقیق سید محمدباقر موسوی خراسان، النجف الاشرف، دارالنعمان، 1386ق.

4. الاحکام السلطانیه، ماوردی، علی بن محمد (م. 450ق.)، بیروت، دار الفکر، 1422ق.

5. الاحکام السلطانیه، ابو یعلیٰ حنبلی، محمد بن حسین (م. 458ق.)، بیروت، دارالفکر، 1414ق.

6. الامامه و التبصره من الحیره، ابن بابویه، علی بن حسین (م. 329ق.)، قم، مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، 1404ق. (اهل، نور)

7. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر (م. 1111ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

1403ق. (اهل، نور)

8. تاویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی (م. 965ق.)،

قم، مدرسه الامام المهدی (علیه السلام)، 1407ق. (اهل)

9. تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی

(م. قرن 4)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1404ق. (اهل، نور)

10. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محسن بن مرتضیٰ (م. 1091ق.)، تهران، انتشارات صدر، 1415ق. (نور)

11. تفسير نورالثقلين، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. 1112ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1412ق. (اهل، نور)
12. تفسیرالقمی، قمی، علی بن ابراهیم (م. 307ق.)، تحقیق سیدطیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، 1404ق.
13. تمدن اسلام و عرب، لوبون، گوستاو (م. 1931م.)، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، 1334ش.
14. التوحید، صدوق، محمد بن علی (م. 1381ق.)، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، نشر اسلامی، 1398ق. (اهل، نور)
15. الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، حر عاملی، محمد بن حسن (م. 1104ق.)، قم، مکتبها المفید، 1384ق.
16. النخصال، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1403ق. (اهل، نور)
17. خصائص الائمة (علیهم السلام)، سید رضی، محمد بن حسین (م. 406ق.)، تحقیق محمدهادی امینی، مشهد، آستان قدس رضوی، 1406ق. (اهل، نور)
18. الخصائص الفاطمیة، حسینی کجوری، محمدباقر (م. 1313ق.)، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، الشریف الرضی، 1380ش. (اهل)
19. الخلافة والامامة و دراسه مقارنه محکم والحکومه فی الاسلام، خطیب، عبدالکریم، القاهرة، دارالکتاب العربی، 1383ق.
20. الدر المثنوی فی التفسیر بالمأثور، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1404ق. (نور)
21. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (م. 1411ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1409ق.
22. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. 261ق.)، بیروت، دارالفکر. (اهل)
23. عوالی اللالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی،

محمد بن علي (م. 880ق.)، تحقيق مجتبي عراقي، قم، مطبعة سيد الشهداء، 1403ق.

24. عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديثالدينيه، ابن ابي جمهور احسائي، محمد بن علي (م. 880ق.)، تحقيق مجتبي عراقي، قم، مطبعة سيد الشهداء، 1403ق.

25. الغيبه، طوسي، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق عبادالله تهراني، علي احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1411ق..

26. الغيبه، نعماني، محمد بن ابراهيم (م. 360ق.)، تحقيق فارس حسون كريم، قم، انتشارات انوار الهدى، 1422ق.

27. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب (م. 329ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363ش.

28. كتاب التفسير، عياشي، محمد بن مسعود (م. 320ق.)، تحقيق سيدهاشم رسولي محلاتي، تهران، چاپخانه علميه، 1380ق.

29. كشف القناع، بهوتي، منصور بن يونس (م. 1051ق.)، تحقيق محمد حسن، بيروت، دارالكتب العلميه، 1418ق.

30. كشف اليقين في فضائل اميرالمؤمنين (عليه السلام)، علامه حلي، حسن بن يوسف (م. 726ق.)، تحقيق حسين درگاهي، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، 1411ق.

31. كمال الدين و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علي (م. 381ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، 1405ق.

32. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، متقى هندي، علي (م. 975ق.)، تحقيق بكرى حياني، صفوه السقا، بيروت، مؤسسه الرساله،

1409ق.

33. الكنى و الالقاب، محدث قمى، عباس (م. 1359ق.)، تهران، مكتبهالصدر.

34. المبسوط، سرخسي، محمد بن احمد (م. 483ق.)، بيروت، دار المعرفه، 1406ق.

ص: 89

- 35.المجازات النبويه، سيد رضی، محمد بنحسين (م. 406ق.)، تحقيق طه محمد زيني، قم، مكتبه بصيرتي.
- 36.مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي، فضل بن حسن (م. 548ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1372ش.
- 37.المحاسن، برقي، احمد بن محمد (م. 274ق.)، تحقيق سيد جلال الدين حسيني، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1370ش.
- 38.المسائل الخمسون في اصول الدين، فخر رازي، محمد بن عمر (م. 606ق.)، تحقيق احمد حجازي سقا، القايره، مكتب الثقافى، 1989م.
- 39.مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شيباني (م. 241ق.)، بيروت، دار صادر.
- 40.المصنف في الاحاديث والآثار، ابن ابى شيبه كوفي، عبدالله بن محمد (م. 235ق.)، تحقيق سعيد لحام، بيروت، دارالفكر، 1409ق.
- 41.المعجم الكبير، طبراني، سليمان بن احمد (م. 360ق.)، تحقيق حمدى سلفى، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1404ق.
- 42.معدن الجواهر ورياضه الخواطر، كراچكى، محمد بن على (م. 449ق.)، تحقيق سيد احمد حسيني، قم، چاپخانه مهر استوار، 1394ق.
- 43.مكارم الاخلاق، طبرسي، حسن بن فضل (م. 554ق.)، الشريف الرضى، 1392ق.
- 44.مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. 588ق.)، تحقيق گروهى از اساتيد نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبه الحيدريه، 1376ق.
- 45.منتخب الاثر في الامام الثانى عشر (عليه السلام)، صافى گلپايگانى، لطف الله، تهران، مكتبه الصدر.
- 46.اليقين باختصاص مولانا على (عليه السلام) بامرہ المؤمنین، ابن طاووس، سيدعلى بن موسى (م. 664ق.)، تحقيق اسماعيل انصارى، قم، دارالكتاب، 1413ق.
- 47.ينابيع الموده لذوى القربى، قندوزى، سليمان بن ابراهيم (م. 1294ق.)، تحقيق سيد على جمال اشرف حسيني، دارالاسوه، 1416ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

